فرد و حکومت در شریعت اسلام



تألیف:
دکتر عبدالکریم زیدان

مترجم:
محمد شریعتی

فرد و حکومت
در
شریعت اسلام

تألیف:

دکتر عبدالکریم زیدان

مترجم:

محمّد شریعتی

زیدان، عبدالکریم، ۱۹۱۷ -
فرد و حکومت در شریعت اسلام/ مولف عبدالکریم زیدان؛ مترجم محمد شریعتی؛ ویراستار ابراهیم گودرزی.— تهران: نشر احسان، ۱۳۷۸.
[۱۱۷] ص.
ISBN 964-6873-44-8
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: الفرد و الدوله فی الشریعه الاسلامیه.
این کتاب در سال ۱۳۶۳ تحت عنوان " حقوق فرد و دولت از نظر اسلام " با ترجمه نعمتالله شهرانی توسط انتشارات انجنیر حبیب الرحمن شهید منتشر شده است.
کتابنامه: ص. [۱۱۷]؛ همچنین به‌صورت زیرنویس.
۱.اسلام و حقوق. ۲.اسلام و دولت. الف.شریعتی، محمد، ۱۳٤۸ - ، مترجم. ب.عنوان. ج.عنوان: حقوق فرد و دولت از نظر اسلام.

BP۲۳۰/۱/ ۹ف٤ز۰٤۱ ۱۳۷۸ ۲۹۷/٤۸۳٤

کتابخانه‌ملی‌ایران م۷۸-۱۱۰۶۵

تهران: ناصر خسرو، کوچهٔ حاج نایب تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰

نام کتاب : فرد و حکومت در شریعت اسلام
تألیف : دکتر عبدالکریم زیدان
ترجمه : محمد شریعتی
ناشر : نشر احسان
نوبت چاپ : اول ۱۳۷۸
تیراژ : ۵۰۰۰
چاپ : مهارت

شابک ۹۶۴-۶۸۷۳-۴۴-۸ ISBN 964-6873-44-8

قیمت: ۵۰۰ تومان

فهرست مطالب

فصل سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد: کتاب «فرد و حکومت در شریعت اسلام» برگردان کتاب «الفرد والدولة فی الشریعة الاسلامیة» تألیف دکتر عبدالکریم زیدان نویسندهٔ معروف که توسط دوست فعال و پرتلاش جناب آقای محمد شریعتی ترجمه شده است مورد مطالعهٔ اینجانب قرار گرفت و قسمت هایی از آن با دقت و امعان نظر با اصل کتاب تطبیق شد هرچند که مترجم محترم برای اولین بار است که ثمرهٔ زحمات خود در باب ترجمه از عربی را در معرض دید علاقه مندان به فهم دین قرار می دهد، باوجود این باید اذعان کرد کار ایشان هم به لحاظ حسن انتخاب موضوع و هم به لحاظ دقت در ترجمه قابل تقدیر است اینجانب به سهم خود این عمل خیرخواهانه را ارج نهاده توفیق بیشتر را برای ایشان آرزو می نمایم و امیدوارم با ادامهٔ خدمات خود مشتاقان دین و دانش را از ثمرات علمی بهره مند سازند

مهاباد - شهید برهانی

۱۳۷۸/۶/۸

«سرپرستی امور مردم از مهم‌ترین وظایف دین است که جز به وسیله آن دیانت استوار نمی‌ماند و از این جهت است که الله تعالی امر به معروف و نهی از منکر و یاری مظلوم و موارد دیگر مانند جهاد، عدالت و اجرای حدود را که جز با قدرت و حکومت تحقق نخواهند یافت، واجب کرده است».

آزادی اندیشه از جمله حقوق فرد است که در حکومت اسلامی در نهایت اهمیت و منزلت قرار دارد. کاستن از آن برای حکومت جایز نیست و برای فرد نیز روا نیست که از آن صرفنظر کند...

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار مترجم

در فرهنگ اسلامی ارزش و جایگاه والایی برای فرد درنظر گرفته شده است. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ وَ حَمَلْنٰهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنٰهُمْ مِنَ الطَّيِّبٰتِ وَ فَضَّلْنٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾.[1] «و به راستی که فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب مراد] روانه داشتیم و به ایشان از پاکیزه‌ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم، چنانکه باید و شاید برتری بخشیدیم».

آفرینندهٔ انسان از همان لحظهٔ نخستین خلقت به تکریم مقام او فرمان داده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾.[2] «چنین بود که پروردگارت به فرشتگان فرمود همانا من آفرینندهٔ انسانی از گِل هستم، پس چون او را استوار بپرداختم، و در آن از روح خود[3] دمیدم برای او به سجده در افتید». چون ابلیس انسان را خوار

۱- الاسراء، ۷۰

۲- ص، ۷۰ - ۷۱

۳- اضافه شدن روح به سوی الله تعالی برای ارج نهادن به مقام آدم است، [نه وحدت ذاتی]. تفسیر جلالین ص ۴۵۸. مترجم

شمرد مورد مؤاخذه قرار گرفت و از رحمت الهی رانده شد.

در شریعت اسلام فرد در میان انبوهی از انسانهای دیگر گم نمی‌شود و حرمت او از بین نمی‌رود، بلکه در معیارهای حقوقی آن ارزش یک فرد برابر با تمام جامعه است در قرآن کریم آمده است: ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾.[۱] «هرکس کسی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فساد در روی زمین، بکشد مانند این است که همهٔ مردم را کشته باشد، و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همهٔ مردم را زنده داشته باشد».

نمی‌توان تصور کرد که کسی تقوای الله را داشته باشد و با وجود تهدیدهای فراوان، به خود اجازه دهد که به حقوق و آزادیهای افراد تجاوز کند در حالی که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِيماً﴾.[۲] . «و هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، جزای او جهنم است که جاودانه در آن بماند و خداوند بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برای او عذابی عظیم آماده سازد».

اسلام هر نوع تجاوز و ستمی را ممنوع کرده است و برای تحقق عدالت در زندگی بشر و تعدیل نابرابریها، پیشرفته‌ترین برنامه‌های حقوقی را با تعالیم عملی و روحی برای انسان تشریع کرده و به ابعاد

۱- مائده، ۳۲

۲- النساء، ۹۳

مختلف زندگی او، از پیش از تولد تا بعد از وفاتش توجه نموده است.

بنابراین عقل سلیم نمی‌تواند بپذیرد که مکتبی برای تمام زوایا و مراحل زندگی انسان برنامه داشته باشد و میدان جولان آن کلیه عرصه‌های مادی و معنوی حیات فرد و جامعه باشد اما خود محدود و منحصر به مساجد باشد و از سوی دیگر طاغوتها و شیاطین راهنما و راهبر امت اسلام باشند. چگونه ممکن است فرد به سعادت دست یابد در حالی که حکام در برابر عقایدش بایستند و جامعه را به سوی کفر و گمراهی سوق دهند و مرزهای حلال و حرامِ اللّٰه تعالی را نادیده بگیرند؟

پس ایمان جز با نفی مطلق سلطه و حاکمیتِ کفر و طاغوت تحقق نمی‌یابد. اللّٰه تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لاَ انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.[۱] «پس هرکس که به طاغوت کفر ورزد و به خداوند ایمان آورد، به راستی که به دستاویز استواری دست زده است که گسستی ندارد و خداوند شنوای داناست». لازمه کفر ورزی به طاغوت، سرپیچی از فرمانهای آن و قیام در برابر حکومتش می‌باشد. اگر مسلمانان دارای قدرت و حکومت نباشند که در برابر طاغوت بایستند چگونه قادر به مبارزه خواهند بود؟ اگر هم در برابر فرعونیان خونخوار قد علم کنند، آیا از سوی آنان نواخته می‌شوند؟ یا اینکه با زنان و کودکانشان به قتلگاه خواهند رفت؟

بعلاوه تحقق ایمان در گرو پذیرش قضاوت پیامبر صلی اللّٰه علیه و

۱- بقرة، ۲۵۶

سلم - به عنوان عالی‌ترین مقام حکومتی - می‌باشد. چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَلاَ وَ رَبِّکَ لاَ یُؤمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَیَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً﴾.[1] «چنین نیست و سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورده‌اند مگر آنکه در اختلافی که دارند تو را داور کنند، آنگاه در آنچه داوری کردی هیچ دلتنگی در خود نیابند و به خوبی [به حکم تو] گردن بگذرانند».

شخص مسلمان در صورتیکه برنامهٔ اسلام را مناسب عصر حاضر نداند و یا برنامهٔ دیگری را بر قانون الله تعالی ترجیح دهد یا بعضی از آن را قبول کند و بعضی دیگر را انکار نماید و یا آنرا برای نجات بشر ناقص بداند و هر یک از اجزای این مجموعهٔ به هم پیوسته (دین اسلام) از قبیل حکومت و سیاست و یا اقتصاد و.... را از آن نفی کند به اجماع علمای اسلام از دین خارج شده و اگر بمیرد بر آیین کفر محشور می‌گردد. همانطور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَآ أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوٓا إِلَی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوٓا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِۦ وَ یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعِیداً﴾[2]. «آیا داستان کسانی راکه گمان می‌برند بر آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند، ندانسته‌ای که می‌خواهند به طاغوت داوری برند و حال آنکه به آنان دستور داده شده است که به آن کفر بورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی بکشاند». بنابراین

۱- النساء، ۶۵

۲- النساء، ۶۰

مسلمانان باید بدانند که نفی حکومت اللّٰه باعث سلب ایمان از انسان می‌گردد چرا که اللّٰه تعالی مالک مطلق جهانیان است. تنها او ﴿رب العالمین﴾، ﴿مالک یوم الدین﴾، ﴿ملک الناس﴾، ﴿الملک الحق﴾، ﴿الملک القدوس﴾ و ﴿مالک الملک﴾ و عطا کنندهٔ ملک و نبوت است.

بنابراین اللّٰه تعالی از حکومت طاغوت که به غیر ﴿ما انزل اللّٰه﴾ حکم می‌کند راضی نیست. پس تنها صالحین نیکوکار شایسته حکومت بر زمین هستند به همین سبب سلیمان علیه السلام آنرا در خواست می‌کند: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْلِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾.(۱) «گفت پروردگارا مرا بیامرز و به من فرمانروایی ای ببخش که سزاوار هیچ کس پس از من نباشد که تو بخشنگری». اگر حکومت برای مسلمانان امر پسندیده‌ای نباشد چگونه سلیمان علیه السلام آن را از اللّٰه تعالی درخواست می‌کند؟

همچنین درباره آل ابراهیم چنین می‌فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا ءَاتٰهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِفَقَدْ ءَاتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ ءَاتَيْنٰهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾.(۲) «یا مگر به خاطر آنچه خداوند از لطف خویش [به بعضی از] مردمان بخشیده به آنان رشک می‌برند؟ ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و نبوت داده‌ایم و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیده‌ایم».

موسی علیه السلام وجود حکومت برای قوم خویش را نعمت

۱- ص، ۳۵

۲- النساء، ۵۴

الهی می‌داند که باید به شکرگزاری آن برخیزند. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَآءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ﴾.[۱] «و چنین بود که موسی به قومش گفت ای قوم من، نعمت خدا را برخود به یاد آورید که در میان شما پیامبرانی بر انگیخت و [بعضی از] شما را پادشاه ساخت، و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ کس از جهانیان نداده است».

و سر انجام اینکه؛ الله تعالی وعده داده است که حکومت توحید سراسر زمین را فراخواهد گرفت: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي وَ لاٰ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُوْلٰـئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.[۲] «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند، همچنانکه کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینیان] گرداند؛ و دینشان را که بر آنان می‌پسندد، برای آنان پایگاه دهد، و بعد از بیمناکیشان، به آنان امن و امان ببخشد؛ [تا] مرا بپرستند و چیزی را شریک من قرار ندهند؛ و هر کس که بعد از این کفر ورزد، اینانند که نافرمانند».

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین.

مترجم

۱- مائده، ۲۰

۲- النور، ۵۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

ألحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه أجمعین.

این کتاب پژوهشی است درباره حکومت و موقعیّت فرد در آن از دیدگاه شریعت اسلامی. در نگارش این کتاب به نص قرآن کریم، سنّت مطّهر نبوی، اجتهاد فقها و شواهد مسلم تاریخی تکیه کرده‌ام.

این پژوهش را در سه فصل تنظیم کرده‌ام:

اوّل ـ در بیان جایگاه حکومت در شریعت اسلامی از جهت ضرورت تأسیس، ماهیت و هدفهای آن و....

دوم ـ در بیان جایگاه قانونی فرد در حکومت از جهت حقوقی که باید از آن برخوردار باشد.

سوم ـ حقوقی که حکومت بر فرد دارد.

امیدوارم با این بحث مختصر توانسته باشم خدمتی کوچک برای بیان گوشه‌ای از زوایای شریعت اسلامی در نظام دهی مربوط به

موضوع حکومت و جایگاه فرد در آن را انجام داده باشم.

با این امید که در فرصتی دیگر با تفصیلی بیشتر به طرح این موضوع و آنچه به آن مربوط می‌شود باز گردم.

و الله من وراء القصد و هو خیر معین.

مؤلف

فصل اوّل

جایگاه حکومت در شریعت اسلام

۱ـ مقدمه

به تصور برخی از مردم، اسلام یک دعوت دینی است که صرفاً به اخلاق و تنظیم رابطهٔ انسان با پروردگارش توجه دارد و فراتر از این، در سایر امور زندگی و از جمله حکومت و فرمانروایی نقشی ندارد. این دیدگاه صحیح نیست و شریعت اسلام آنگونه که از موارد زیر روشن می‌شود آن را مردود دانسته و نمی‌پذیرد.

۲ـ تاسیس حکومت از اهداف شریعت اسلام است:

یکی از ویژگیهای شریعت اسلام شمول و فراگیر بودن آن است، و هیچ چیزی در زندگی یافت نمی‌شود مگر آنکه در شریعت حکمی در مورد آن وجود دارد. به همین سبب است که در متون دینی احکام عبادات، اخلاق، عقاید و معاملات را به معنای وسیع آن می‌یابیم که در بردارنده قوانین تنظیم روابط بین اشخاص به صورت فردی یا جمعی می‌باشد. و فرمایش خداوند کاملاً صحیح است که می‌فرماید: ﴿مَا

فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾.[1] «ما هیچ چیز را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم».

چنانکه شریعت دارای چنین شمولیّتی باشد، بدیهی است که در احکام و قواعد آنِ مسائل مرتبط با حکومت و نظام فرمانروایی از قبیل، اصل شوریٰ، وظایف فرمانروایان و ضرورت اطاعت از آنها در معروف و قوانین جنگ و صلح و عهدنامه‌ها یافت می‌شود. همچنین علاوه بر اینها از احکامی که به حکومت و وظایف آن مربوط می‌شود می‌توان نام برد. در سنّت نبوی نیز الفاظی مانند امیر، امام و سلطان مکرراً بکار رفته که این الفاظ به کسی اشاره می‌کند که قدرت و فرمانروایی را در دست دارد که همان «حکومت» است. به عبارتی دیگر «فرمانروایی» از ارکان مهم «حکومت» به شمار می‌آید. تردیدی نیست که این نصوص باید عملاً به اجرا درآید زیرا هدف از نزول آن از طریق وحی این نیست که خوانده شوند و سپس متروک گردند بلکه هدف آن است که خوانده شوند و به اجرا درآیند و اجرای آن یعنی تأسیس حکومت بر مبنای مفاهیمی که شریعت آورده است.

۳ ـ احکامی که اجرای آن مستلزم تشکیل حکومت است:

در دین اسلام احکامی از قبیل: اجرای مجازاتها، وجوب قضاوت در میان مردم بر اساس آنچه که «اللّه» تعالیٰ فرستاده است و پیکار در راه خداوند وجود دارد که اجرای آن بنابر ماهیتی که دارند فقط از حکومت

۱- انعام، ۳۸

به دلیل قدرت و حاکمیتی که بر افراد دارد ساخته است و افراد نمی‌توانند خودشان آن را اجرا کنند. امام ابن تیمیه در این باره می‌فرماید: «سرپرستی امور مردم از مهم‌ترین وظایف دین است که جز به وسیله آن دیانت استوار نمی‌ماند و از این جهت است که اللّٰه تعالی امر به معروف و نهی از منکر و یاری مظلوم و موارد دیگر مانند جهاد، عدالت و اجرای حدود را که جز با قدرت و حکومت تحقق نخواهند یافت، واجب کرده است».[۱] بنابراین برپایی حکومت اسلامی، برای اجرای احکام شریعت، امری ضروری است.

۴ ـ تحقق عبادت الله مستلزم تشکیل حکومت اسلامی است:

اللّه تعالیٰ انسان را برای عبادت ذاتش خلق کرده است و می‌فرماید: ﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ و الإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونَ﴾.[۲] «و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریده‌ام». و عبادت اسم جامعی است برای هر آنچه که اللّه آن را دوست دارد از گفتار و کردار ظاهری و باطنی.[۳]

تحقق معنی عبادت در این مفهوم وسیع، مقتضی آن است که انسان تمام زندگیش، از جمله گفتار، کردار، تصرفات و روابطش با مردم را با روشها و شیوه‌هایی که شریعت اسلام وضع نموده است وفق دهد.

انسان نمی‌تواند زندگیش را این گونه سامان دهد مگر اینکه جامعه این شیوه زیستن را برای او تسهیل گرداند. زیرا انسان موجودی

۱- «السیاسة الشرعیة»، ابن تیمیه صص ۱۷۲، ۱۷۳

۲- الذاریات، ۵۶

۳- «فتاوی ابن تیمیه» ج ۱ ص ۳۰۴ و بعد از آن.

اجتماعی است و قطعاً از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند تأثیر می‌پذیرد. نتیجه این اثر پذیری می‌تواند گرایش به خیر و هدایت و یا مسیر شر و گمراهی باشد. مؤید این مطلب در حدیث صحیح زیر نهفته است: «مَا مِنْ مَولُودٍ إلاّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ هَلْ تَحُسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ حَتَّىٰ تَكُونُوا أَنْتُمْ تَجْدَعُونَهَا».[1] «هیچ نوزادی زاییده نمی‌شود مگر بر سرشت اسلامی، سپس والدینش او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می‌کنند. همانطور که یک حیوان از حیوان دیگر به طور سالم به دنیا می‌آید، آیا در آن گوش بریدگی را می‌بینید تا شما گوش آن را نبرید».

پس والدین در ارتباط با کودک همانند یک جامعه کوچک هستند، اگر آنان گمراه باشند او را به وادی گمراهی می‌کشانند و از فطرت سالمی که الله او را بر آن آفریده دور می‌کنند و اگر هر دو صالح باشند او را بر فطرت الهی باقی خواهند گذاشت و در او جنبهٔ خیر را شکوفا می‌نمایند. بنابر آنچه که در قرآن کریم آمده است، جامعه فاسد از برپایی آنچه اسلام به آن دستور داده ممانعت می‌نماید و در این صورت فرد مسلمان قادر به ادامه حیات در آن، بر طبق خواستهٔ دین اسلام، نخواهد بود و هجرت و تغییر مکان بر او واجب می‌گردد. در قرآن آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا

۱- «المنتخب من السنة» ص ۳۹۱

فَأُولَئِکَ مَأوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيراً...﴾.[۱] «کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند و آنان بر خود ستم روا داشته‌اند، به ایشان گویند در چه حال بودید؟ گویند ما در سر زمین خود مستضعف بودیم، گویند آیا مگر زمین خداوند وسیع نبود که بتوانید در آن [به هر کجا خواهید] هجرت کنید؟ سرا و سرانجام اینان جهنم است و چه بد سرانجامی است».

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌فرماید: «این آیه به صورت عام نازل گشته است و هر کس که در محدوده سلطه و حاکمیت مشرکین زندگی کند و توانایی هجرت از آنجا را داشته و حال آنکه در اجرای دین ناتوان باشد اگر هجرت نکند به اجماع علما بر نفس خود ستم نموده و مرتکب حرام شده است».[۲]

بنابراین تا زمانی که بنیان اجتماع بر اساس اصول اسلامی گذارده نشود فرد نمی‌تواند مطابق تعالیم اسلام زندگی کند و روابطش را با دیگران بر اساس قواعد شریعت تنظیم کند مگر اینکه امکان حیات طبق اصول اسلامی برای او فراهم شود و محیط سالمی در جهت رساندن او به کمال در پرتو عبادتها آماده شود.

در واقع ساختن جامعه بر اساس روش اسلام صرفاً با موعظه و ارشاد ممکن نیست بلکه باید حکومتی تشکیل داد که جامعه را به سوی وضعیت مطلوب سوق دهد. حکومتی که قدرتمند شده و از کیان آن پاسداری کند و با تمام توان در برابر کسانی که درصدد تخریب و

۱- النساء، ۹۷

۲- «تفسیر ابن کثیر» ج ۱ ص ۵۴۲

نابودی آن هستند بایستد. اللّه تعالیٰ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ.﴾ [۱] «به راستی که پیامبرانمان را همراه با پدیده‌های روشنگر فرستادیم و همراه آنان کتاب آسمانی و سنجه فرو فرستادیم تا مردم به دادگری برخیزند؛ و آهن را پدید آوردیم که در آن [مایهٔ] ستیز و صلابت است و نیز سودهایی برای مردم، تا سرانجام خداوند معلوم بدارد که چه کسی در نهان [جانب] او و پیامبرانش را یاری می‌دهد؛ بیگمان خداوند نیرومند، پیروزمند است». بنابراین کسی که به وسیله راهنمایی قرآن متذکر نشود با آهن ـ قدرت ـ او را از فساد و گمراهی باز می‌دارند. پس هیچکس نمی‌تواند کشتی را سوراخ کند و سرنشینان آن را غرق نماید...[۲] و نیروی مؤثری که جامعه را از نابودی و انحراف حفظ می‌کند همان قدرت «حکومت» است با استفاده از حاکمیت و احاطه‌ای که دارد. همانطور که در روایات آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ ليزعُ بالسلطانِ ما لا يزعُ بالقرآنِ»[۳] «همانا اللّٰه تعالیٰ به وسیله قدرت از چیزی جلوگیری می‌کند که به وسیلهٔ قرآن جلوگیری نمی‌کند».

۱- الحدید، ۲۵

۲- اشاره به تمثیلی زیبا از رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم که: «جماعتی در کشتی بودند یکی از آنان جایی را که خود در آن نشسته بود سوراخ می‌کرد و می‌گفت اینجا جای من است و جز من کسی را بر آن حقی نیست و سرانجام کشتی غرق شد و اگر مردمان از کار او جلوگیری کرده بودند این اتفاق نمی‌افتاد. پیامبر فرمود جامعه همانند آن کشتی است و همه در برابر یکدیگر مسئولند.(مترجم)

۳- این جمله از عثمان رضي اللّٰه عنه روایت شده و از رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم نیست.

۵- رسول اکرم صلی الله علیه و سلم اقدام به تشکیل حکومت اسلامی کرده است:

از آنجایی که شریعت اسلامی ذاتاً مستلزم تشکیل حکومت است و به ایجاد آن امر می‌کند پیامبر صلی الله علیه و سلم برای تشکیل چنین حکومتی شروع به مقدمه‌چینی و تلاش می‌نماید و سرآغاز آن دومین پیمان عقبه بود که قبل از هجرت به مدینه به وقوع پیوست. و خلاصه این حادثه مهم بر طبق روایات کتب سیره آن است که گروهی از مسلمانان مدینه که تعدادشان هفتاد و سه مرد و دو زن بود در نزدیکی مکه با پیامبر دیدار کردند. در پایان این ملاقات تاریخی پیامبر صلی الله علیه و سلم سخنانی ایراد کرد و به اطاعت از خداوند فرمان داد. سپس برخی از ایشان سخن گفتند و از جمله پرسیدند: «ای رسول الله بر چه چیزهایی با تو بیعت کنیم؟» فرمود: «با من بیعت کنید در فرمانبری و اطاعت چه در فراخی و آسایش و چه در درماندگی و تنگنا و بر امر به معروف و نهی از منکر و اینکه در دفاع از الله سخن بگویید و به خاطر الله از سرزنش ملامت کنندگان نهراسید، مرا یاری کنید و هرگاه به سویتان آمدم از هر آنچه در برابر آن از جان و همسران و فرزندانتان دفاع می‌کنید از من نیز دفاع کنید در آن صورت بهشت سرای شما خواهد شد». پس به سوی رسول الله رفتند و بر اساس این شروط با او بیعت کردند.[1] پس این بیعت عهدنامه قطعی و صریحی در میان

۱- «البدایة و النهایة» امام ابن کثیر ج ۱ ص ۱۵۹، «سیرة ابن هشام» ج ۲ ص ۴۸، «امتاع الاسماع» مقریزی ص ۳۵

پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم و آنها برای پی ریزی اولین حکومت اسلامی بود و اعطای فرمانروایی به رسول الله صلی اللّٰه علیه و سلم و التزام و پای‌بندی بیعت کنندگان ـکه طرف قبول پیمان بودندـ در اطاعت از رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم در مسایل مربوط به حاکم در اداره حکومت جدید و لزوم حمایت و دفاع از او و سرزمین جدید ـکه همان دفاع از حکومت استـ در آن تصریح شده است. همچنین طرفداری از نظام این حکومت آنگونه که از سفارش پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم بر اینکه **بر امر به معروف و نهی از منکر با من بیعت کنید،** بر می‌آید که دفاع از حکومت همان دفاع از قانون اسلام است.

٦ ـ تشکیل اولین حکومت اسلامی در زمین:

پس از آن پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم به مدینه هجرت کرد و به اصحاب گرامیش نیز دستور هجرت داد در حالی که به آنان می‌فرمود: «همانا اللّٰه عزّ و جلّ برای شما برادرانی قرار داده و همچنین سرزمینی که در آن به آرامش می‌رسید». پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم پس از استقرار در مدینه و بنای مسجد در آنجا؛ «پیمانی میان مهاجرین و انصار منعقد ساخت و یهود را در آن وارد نکرد، ولی با آنان نیز پیمان امضاء کرد که می‌توانند بر دین خود باقی بمانند و اموالشان مصون باشد و شرایطی را برای آنان معین کرد».[1] به این ترتیب اولین حکومت اسلامی در زمین شکل گرفت و رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم اولین

۱- «سیرة ابن هشام» ج۲ ص ۱۱۹

حاکم آن شد. عهدنامه‌های پیامبر صلی الله علیه و سلم با یهود بیانگر مظاهر قدرت سیاسی است که آنرا مستقیماً از خصیصهٔ فرمانروایی حکومت اسلامیِ برخاسته از مدینه، اخذ کرده است.پس از آن پیامبر صلی الله علیه و سلم اقدام به سازماندهی جبهه داخلی کرد و بین مهاجرین و انصار پیمان اخوت بست به گونه‌ای که براساس این اخوت از همدیگر ارث می‌بردند تا زمانی که این حکم به وسیله احکام میراث نسخ گردید.(۱)

۷ ـ فراهم آمدن عناصر حکومت:

در اصطلاح قوانین امروزی «حکومت» را چنین تعریف می‌کنند: «مجموعه‌ای از افراد سازماندهی شده که صاحب فرمانروا و قلمروی معیّن بوده، از شخصیت حقوقی برخوردار باشند».(۲)

پس عناصر تشکیل دهنده حکومت عبارتند از:

۱ ـ اجتماع گروهی از مردم

۲ ـ پذیرش یک نظام خاص

۳ ـ سکونت در محدوده جغرافیایی معیّن

۴ ـ داشتن فرمانروا

۵ ـ دارا بودن شخصیت حقوقی(۳)

همه این عناصر در اولین حکومت اسلامی که رسول الله صلی الله

۱- «البدایة و النهایة» ابن کثیر، ج ۳ ص ۲۲۴

۲- «شرح القانون الدستوریة» دکتور مصطفی کامل ص ۲۵

۳- همان مرجع ص ۲۶ و بعد از آن

علیه و سلم در مدینه بنانهاد گردآمده‌اند؛ اجتماع گروهی از مردم همان مسلمانان اولیه مهاجر و انصار می‌باشند. نظامی که مورد پذیرش آن اجتماع واقع شد، شریعت اسلام با مجموعه احکام و قوانینش بود و سرزمینی که این گروه در آن ساکن بودند مدینه بود، فرمانروای آن پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم بود که مستقیماً نقش رهبری در حکومت اسلامی در اداره کارها و مصالح عمومی را بر عهده داشت. شخصیت حقوقی آن اجتماع نیز آشکار است. بنابراین معاهداتی که پیامبر در مقام رهبری حکومت منعقد می‌کرد حکومت را بطور عموم به اجرای آن متعهد می‌نمود، نه فقط شخص پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم را به تنهایی.

۸ ـ جمع شدن دو ویژگی نبوت و قضاوت در وجود پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم:

با تشکیل حکومت اسلامی در مدینه پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم همزمان دارای چند ویژگی بود؛ نبوت و تبلیغ فرمان اللّٰه تعالیٰ، عالی‌ترین مقام حکومت اسلامی و سِمَتِ قاضی که در میان مردم به قضاوت می‌پردازد و بر این اساس در او دو قدرت اجرایی و قضایی جمع می‌شود به علاوه به دلیل داشتن صفت نبوت و رسالت از شرع اللّٰه نیز برای مردم تبلیغ می‌نمود.

فقها بطور یقین به اجتماع این ویژگیها در وجود پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم پی‌برده‌اند و حکم هر آنچه را که از رسول اللّٰه صلی اللّٰه

علیه و سلم صادر شده باشد به اعتبار هر کدام از این ویژگیها بیان کرده‌اند. بنابر نظر آنان هر چه از صفتِ نبوتش در ابلاغ شرع الله صادر شده باشد به صورت یک حکم عمومی و قانون لازم الاجرا برای همه افراد می‌باشد. آنچه از او به صفت امامت صادر شده انجام آن جز به وسیله رئیس حکومت یا به اجازه او جایز نیست. همچنین آنچه به علت ویژگی قاضی بودن از او صادر شده انجام دادن آن برای هیچ کس جز با حکم قاضی جایز نیست. اختلاف فقها در اجتهاد بر این مبناست که آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم صادر شده مربوط به کدام ویژگی است؛ نبوت، امامت و یا قضاوت ایشان؟ از جمله موارد اختلاف، در شرط بودن «اذن امام در تملّک زمین موات برای احیای آن» می‌باشد. همه فقها به این حدیث شریف استناد می‌کنند که می‌فرماید: «**مَنْ أَحْيَا أَرْضاً مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ**» اما در صفتی که به موجب آن این حدیث بیان شده، اختلاف دارند. برخی معتقدند که: این تصرف به صورت فتویٰ و تبلیغ صادر شده و هر کس می‌تواند زمین موات را احیاء کند چه امام (رئیس حکومت) به او این اجازه را بدهد و چه اجازه ندهد و این مذهب امام مالک و شافعی است. گروهی دیگر می‌گویند این حدیث بیانگر تصرف از جانب ایشان در مقام امامت است یعنی به اعتبار «رئیس حکومت بودن» می‌باشد پس جایز نیست کسی زمین موات را احیاء کند مگر به اجازه رئیس حکومت و این مذهب ابوحنیفه است. از موارد دیگر اختلاف، اختلاف در کلام پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد که به «هند» همسر ابوسفیان فرمود: «**خُذِي لَکِ وَ لِوَلَدِکِ أَیْ مِنْ مَالِ أَبِی**

سُفْيَانَ ـ مَا يَكْفِيكِ بِالْمَعْرُوفِ». «از مال ابوسفیان برای خود و فرزندانت برگیر تا حدی که عرفاً برای تو کافی باشد». گروهی می‌گویند این سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم تصرف از طریق فتویٰ و ابلاغ احکام، صادر شده است پس برای هر کس که بتواند حق خود را بگیرد و مالش را بدون اطلاع خصم بگیرد جایز است و این مذهب شافعی است. عده‌ای هم می‌گویند این تصرف از او صلی الله علیه و سلم از طریق قضاء یعنی به اعتبار قاضی بودن صادر شده است پس جایز نیست کسی حق یا مال خود را در صورت استنکاف (خودداری) طلبکار، از او باز گیرد مگر به وسیله حکم از طرف قاضی.[1]

۹ ـ دارالاسلام در اصطلاح فقها همان حکومت اسلامی است:

در اصطلاح فقهای اسلامی از حکومت اسلامی به عنوان دارالاسلام نام برده شده است که در برگیرنده همان مفهومی است که کلمه «حکومت» در اصطلاح قوانین امروزی دارد و این معنا از تعاریفی که درباره دارالاسلام گفته‌اند آشکار می‌گردد. این تعاریف اگر چه بعضی از عناصر حکومت را مورد عنایت قرار داده و از بقیه چشم پوشی می‌کند، اما مواردی را که به عنوان عناصر حکومت ذکر می‌کند بطور ضمنی در بردارنده موارد چشم پوشی شده نیز می‌باشد. از جمله این تعریفها یکی آن است که: «دارالاسلام نام سرزمینی است که در زیر

---

۱ - «الفروق» قرافی ج ۱ صص ۲۰۷ و ۲۰۸

فرمان و قدرت مسلمین باشد».[۱] در این تعریف عناصری مانند **تحت فرمان بودن** و **محدودهٔ جغرافیایی** به چشم می‌خورد و سایر عناصر دیگر حکومت مانند **اجتماع مردم** و **قانون** را نیز در بردارد، چرا که در مورد مسلمانان فرض بر این است که هرگاه حکومت کردند قانون اسلام را اجرا کنند. بنابر تعبیری دیگر، دارالاسلام سرزمینی است که به وسیله قدرت و شوکت مسلمانان شعائر اسلامی در آن ظاهر گردد.[۲] در این تعریف نظام حکومت و قدرت آن نمایان است و نیز در برگیرنده سایر عناصر حکومتی از قبیل مردم و سرزمین می‌باشد. بطوری که می‌بینیم تشکیل حکومت مشروط بر این نیست که تمامی ساکنان آن محدوده جغرافیایی مسلمان باشند بلکه در میان آنان غیر مسلمان هم وجود خواهد داشت بر همین اساس فقها تصریح کرده‌اند که «ذمّی: یک شهروند غیر مسلمانِ اهل دارالاسلام است».[۳] بنابراین مشروط به مسلمان بودن تمامی اهالی آن نیست و شرط به وجود آمدن دارالاسلام این است که فرمانروای آن مسلمان باشد و قوانین اسلام را اجرا کند. امام رافعی در این باره می‌فرماید: «شرط دارالاسلام بودنِ جایی، این نیست که مسلمانان در آنجا باشند بلکه همانقدر که در دست امام مسلمین باشد کافی است».[۴]

۱- «شرح السیر الکبیر» سرخسی ج ۱ ص ۸۱

۲- «شرح الازهار» ج ۵ صص ۵۷۱ و ۵۷۲

۳- «البدایع الصنایع» کاسانی ج ۵ ص ۲۸۱، «المبسوط» سرخسی ج ۱ ص ۸۱، «المغنی» ج ۵ ص ۵۱۶

۴- «فتح العزیز» ج ۸ ص ۱۵.

۱۰ـ ماهیت حکومت اسلامی و اهداف آن:

حکومت اسلامی؛ حکومتی ایدئولوژیک است که براساس عقیده اسلامی و هرچه از احکام و قوانین آن سرچشمه می‌گیرد، تشکیل می‌گردد. بنابراین یک حکومت منطقه‌ای محدود به مرزهای جغرافیایی نیست، همچنین حکومتی ملی و مقید به قوم و نژاد نمی‌باشد. بلکه حکومتی عقیدتی است که امتداد مرزهای آن تابع فکر و عقیده آن می‌باشد و در آن امتیازاتی بر مبنای رنگ پوست، نژاد و سرزمین جایی ندارد. این ماهیت حکومت اسلامی است که به گونه یک نظام جهانی ملیّتها و اقوام مختلف را در کنار هم قرار داده است و چنانکه کسی آن عقیده را بپذیرد از امّت اسلام محسوب می‌گردد و اگر کسی آن را نپذیرد می‌تواند در سایه نظام قانونی آن به زندگی ادامه دهد و در زمرهٔ شهروندان آن قرار گرفته بر مسلک خود باقی بماند بدون اینکه از طرف حکومت تحت فشار واقع شود.

هدفهایی که این حکومت دنبال می‌کند از ماهیت آن نشأت می‌گیرد که بر اساس اسلام بنا نهاده شده است بنابراین یک حکومت عقیدتی است و اهداف آن همان اهداف اسلام است و هدفهای آن منحصر به تأمین امنیت افراد و حفاظت از زندگی آنها و یا مقابله با دشمن خارجی نیست، بلکه اهداف آن تا اجرای احکام اسلامی در تمامی امور حکومتی و رسانیدن دعوت اسلامی به سراسر جهان ادامه خواهد یافت. بر حکومت اسلامی واجب است که شرایطی را فراهم آورد که افراد بتوانند به پرستش «اللّٰه» بپردازند و برحسب عقیدهٔ اسلامی و

قوانین اسلام زندگی کنند و موانعی راکه سد راه این هدف باشد از میان بردارد و هر آنچه را که درصدد اخلال در افکار و نظم اجتماعی و اقتصادی اسلام باشد بر طرف نماید. در قرآن کریم آمده است: ﴿ أَلَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ ﴾.[1] «کسانی که چون در این سرزمین توانایی‌شان دهیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و سرانجام کارها با خداوند است».

بنابراین برپاداشتن نماز بیانگر توانایی فرد در پرستش «اللّٰه» می‌باشد و امر به معروف و نهی از منکر نشان دهندهٔ قدرت فرد در پیمودن راه زندگی بر اساس دستورات اسلام و اجرای احکام آن در امور حکومت می‌باشد. اینهاست همان اهداف حکومت اسلامی، و تمامی آنها به شیوه‌ای که «اللّٰه» تعالیٰ آن را تشریع فرموده است به رعایت مصالح فرد و جامعه بر می‌گردد. بنابراین حکومت در برگیرنده مصلحت حال و آینده فرد است.

۱- الحج، ۴۰

فصل دوم

حقوق فردی در حکومت اسلامی

۱۱ ـ مقدمه:

در حکومت اسلامی جایگاه فرد مشخص است و در آن محو نمی‌گردد بلکه فرد در کنار آن می‌ایستد به آن کمک می‌کند و در جهت بقا و مصلحت آن عمل می‌کند. همچنانکه حکومت اسلامی نیز برای بقای شخصیت فرد و مصلحت وی در تلاش است. زیرا بقا و مصلحت هر یک برای دیگری ضروری است و میان آنها هیچگونه تعارض و خصومتی وجود ندارد و در دشمنی و مخالفت یکی از آن دو با دیگری به صرف خصومت و مخالفت، هیچ مصلحتی وجود ندارد. چنین مواردی از مخالفت و تعارض ممکن است فقط در مواردی روی دهد که یکی از آن دو از اساس اسلامی که قاعدتاً هر دو باید تسلیم آن باشند منحرف شوند. از این رو در حکومت اسلامی، فرد از کلیه حقوقی که اسلام برای او تعیین کرده است برخوردار می‌باشد، زیرا حکومت اسلامی دقیقاً آن چیزهایی را اجرا می‌کند که اسلام تعیین کرده است. در

این صورت اگر فرد از حقوق خود بطور کامل برخوردار باشد، این بزرگترین پشتوانه پایداری حکومت اسلامی است و آن را قدرتمند، و در تحقق اهدافش توانا می‌سازد. از این رو حکومت تلاش می‌کند که افراد به حقوق خود دست یابند و برای ادای این حقوق تمایل زیادی دارد. به دلیل اینکه از بین رفتن این حقوق هیچ فایده‌ای برای حکومت در برنخواهد داشت و اساساً حکومت اسلامی به این دلیل برپا شده که افراد بتوانند به حیات اسلامی خود ادامه دهند و از جمله مهمترین اسباب این توانایی برخورداری افراد از حقوق خود، بلکه حمایت از ایشان برای دست یافتن به این حقوق می‌باشد.

۱۲ ـ شیوهٔ بحث:

برای آسان‌تر شدن این مبحث حقوق افراد در حکومت را به دو دسته تقسیم می‌کنیم حقوق سیاسی و حقوق عمومی. و در مورد هر یک جداگانه به بحث می‌پردازیم.

مبحث اوّل
حقوق سیاسی افراد

۱۳ـ حقوق سیاسی:

از نظر حقوقدانان عبارتست از: «حقوقی که شخص به اعتبار اینکه عضوی از یک مجموعه سیاسی است بدست می‌آورد، مانند حق انتخاب کردن و کاندیدا شدن و بر عهده گرفتن وظایف عمومی در

حکومت»[۱] یا به تعبیری دیگر: «عبارتست از حقوقی که فرد به وسیله آن در اداره امور حکومتی و یا اموری مانند آن مشارکت داشته باشد».[۲]

در این مبحث از حقوق سیاسی در شریعت اسلام به همان معنایی که از دید حقوقدانان بیان کردیم به بحث می‌پردازیم تا غایت و گسترهٔ این حقوق که شریعت برای افراد در نظر گرفته بر ما روشن شود.

اوّل: حقّ انتخاب کردن

۱۴ـ انتخاب رئیس حکومت:

انتخاب رئیس حکومت از حقوق افراد است. کسی را که برای این منصب برگزینند رئیس قانونی حکومت خواهد بود. فقها نیز به این امر تصریح کرده‌اند، از جمله می‌گویند: «کسی که مسلمانان بر امامت و بیعتش اتفاق کنند امامتش ثابت شده و یاری او واجب می‌شود».[۳] و نیز «امامت و سرپرستی حکومت در بیعت مردم با رئیس حکومت ثابت می‌شود نه به وسیله جایگزینی او [توسط رئیس قبلی] در گذشته».[۴] بنابراین رئیس حکومت کسی است که جماعت آنرا انتخاب می‌کنند و به آن راضی هستند و او قدرت و فرمانروایی خود را از این رضایت و آن انتخاب بدست می‌آورد.

۱- «اصول القانون» دکتر سنهوری و حشمت ابن شیت ص ۲۶۸

۲- «القانون الدولي الخاص» دکتر جابر جاد ج ۱ ص ۲۷۲

۳- «المغنی» ابن قدامه حنبلی ج ۸ ص ۱۰۶

۴- «منهاج السنة النبوية» امام ابن تیمیه ج ۱ ص ۱۴۲

۱۵ ـ شالودهٔ این حق:

مبنای حقِّ انتخاب رئیس حکومت برای افراد چیست؟

آنچه می‌توان گفت این است که این حق بر اصل شوریٰ استوار است، اصلی که شرِیعت آن را قرار داده است و منشأ پیدایش مسئولیت اجتماعی در اجرای احکام شرع و اداره امور آن مطابق این احکام می‌باشد.

۱٦ ـ اوّل: اصل شوریٰ:

این اصل را قرآن کریم بیان کرده است: ﴿وَ أَمْرُهُم شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾[1]. «و کارشان رایزنی با همدیگر است». این، نص آشکاری است در مورد اینکه کارهای مسلمانان به ویژه امور مهم آن از طریق شوریٰ اداره می‌شود و بدون شک منصب رئیس حکومت از جمله امور مهمی است که باید در مورد آن رایزنی صورت گیرد که همگان بر اهمیت آن واقفند و به زیر بنایی‌ترین امور زندگیشان مربوط می‌شود. پس لازم است در مورد کسی که بر آنها حکومت می‌کند حق رأی داشته باشند و همچنین بدان جهت که دیدگاه‌ها در مورد کسی که می‌خواهند به عنوان رئیس حکومت بر گزینند روشن شود مشورت لازم است.

۱۷ ـ دوم: مسؤولیت مردم در اجرای احکام شرع:

مردم در اجرای احکام شرع و اداره امور آن مطابق این احکام

۱- شوریٰ، ۳۸

مسؤول هستند و این مسؤولیت از مجموع آیات قرآنی روشن است و سوابق مسلم تاریخی نیز آن را تأیید می‌کند. خطابها و نداهای شارع در قرآن کریم متوجه جماعت مسلمانان است، مثلاً اللّٰه تعالیٰ می‌فرماید: ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَیٰ أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوَالِدَیْنِ وَ الأَقْرَبِینَ﴾.[۱] «ای مؤمنان به عدل و داد برخیزید و در راه رضای خدا شاهد باشید [و شهادت دهید] ولو به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد». ﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾.[۲] «ای مؤمنان به پیمانها [ی خود] وفا کنید». ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ﴾.[۳] «و مردان و زنان مؤمن دوستدار همدیگرند، که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». ﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ﴾[۴]. «از آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است پیروی کنید». ﴿أَلزَّانِیَةُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾.[۵] «زن و مرد زناکار [بکر] را به هر یک از آنان یکصد تازیانه بزنید...». ﴿وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُمَا﴾[۶]. «دستان مرد و زن دزد را به کیفر کاری که کرده‌اند ببرید». این آیات و همانند آن بر مسؤولیت جماعت مسلمانان در اجرای احکام شرع و هر آنچه به امورشان مربوط می‌شود دلالتی روشن دارد.

۱- النساء، ۱۳۵

۲- مائده، ۱

۳- توبه، ۷۱

۴- اعراف، ۳

۵- نور، ۲

۶- مائده، ۳۸

۱۸ ـ این مسؤولیت خطیر که بر دوش مردم است، اقتضا می‌کند که جماعت برای خود حاکم انتخاب کنند تا بتوانند از عهده آنچه در برابر آن مسؤول هستند برآیند که همانا اجرای احکام شرع و اداره امور آن مطابق این احکام می‌باشد.

۱۹ ـ از آنجایی که إعمال قدرت همه افراد اجتماع به لحاظ خصوصیتهای آن به صورت مستقیم ممکن نیست و در عمل نیز امکان ندارد، نظریه نیابت در إعمال قدرت در آنچه بر عهده جماعت است ارائه شده است که بر طبق آن مردم کسی را به نمایندگی از جانب خود بر می‌گزینند تا برای اجرای آنچه از طرف شرع مکلف به آن هستند مستقیماً إعمال قدرت کند. این نایب گزینی از خالص‌ترین حقوق مردم است، زیرا مالک حق دارد شخص دیگری را در آنچه در تملّک دارد به وکالت برگزیند و امّت ـ جماعت مسلمان ـ صاحب قدرت هستند بنابراین حقّ انتخاب وکیل در آن را نیز دارند لذا حقّ انتخاب رئیس حکومت تنها به مردم تعلق دارد.

۲۰ ـ جایگاه قانونی رئیس حکومت:

با توجه به آنچه پیشتر ذکر شد جایگاه قانونی رئیس حکومت روشن‌تر می‌شود که همان جایگاه نیابت و وکالت می‌باشد، یعنی وکیل از طرف امّت، بنابراین او کسی است که به نیابت از امّت برگزیده شده است تا امور آنان را بر اساس قوانین شرع اسلامی اداره کرده و سایر احکام آن را به اجرا درآورد. فقها نیز به این مسأله تصریح کرده‌اند، از

جمله ماوردی، فقیه مشهور، در بیان مرگ خلیفه یا وزیر تحت فرمان امیر می‌گوید: «هر گاه از امیری که منصوب خلیفه باشد اطاعت شود، با مرگ خلیفه امیر عزل نمی‌شود ولی اگر امیر از سوی وزیر منصوب شود با مرگ وزیر برکنار می‌شود، زیرا انتصاب خلیفه به نمایندگی از مسلمین است و انتصاب وزیر به نیابت از خودش است.[۱]

۲۱ ـ مردم منشا قدرتها:

از آنجایی که رئیس حکومت در مقام وکالت است بدیهی است که قدرت خود را از موکلش یعنی مردم می‌گیرد. بنابراین سرچشمه قدرت مردم است همانطور که در اصطلاح قانونی امروزی نیز بیان می‌شود. رئیس حکومت به اعتبار مردم و به نام مردم از این قدرت برخوردار می‌شود.

البته توجه به این نکته ضروری است که امّت اگرچه سرچشمه قوا و قدرت است ولی قوای آن محدود است نه مطلق، یعنی محدود به قدرت مطلق اللّه تعالیٰ و ارادهٔ او می‌باشد که در آنچه از احکام برای فرد و نظام اجتماعی تشریع گردیده، ظاهر شده است. بنابراین منظور از فرمانروایی امّت به اجرا در آوردن این نظام است نه خلق و ایجاد در آن. به سبب خصوصیتی که در این قدرت وجود دارد فرمانروا حقّ تغییر این نظام را ندارد و نمی‌تواند قدرتش را در اموری که بر ضد آن است یا منجر به تغییر آن می‌شود بکار گیرد. همانگونه که مردم حقّ تغییر شرع

۱ـ «احکام السلطانیة» ماوردی ص ۲۹

اللّٰه تعالیٰ و بکارگیری قدرتشان بر ضد آن را ندارند، رئیس حکومت ـ که در مقام وکالت قرار دارد ـ نیز از این حق برخوردار نیست. زیرا وکیل در آنچه وکالت یافته است نمی‌تواند بیش از موکلش قدرت تصرف داشته باشد....

بر آنچه بیان شده نکاتی مترتب است از جمله اینکه هر گاه امّت قانونی وضع کند که مغایر با قانون اللّٰه تعالیٰ باشد و یا آنچه را پیاده می‌کند بر ضد قانون اللّٰه تعالیٰ باشد همچنین اگر رئیس حکومت که وکیل امّت است به مواردی مانند آن اقدام نماید این کار بدون سند شرعی بوده و به سبب تجاوز از محدودهٔ قدرت، باطل می‌باشد... زیرا همانگونه که قبلاً گفته شد حاکم امّت یک حاکم اجرایی است و شریعت مدون الهی را اجرا می‌کند و فرمانروای تأسیسی نیست که شریعت (قانون) جدیدی را پدید آورد و آن را اجرا کند.

۲۲ ـ انتخاب مستقیم و غیر مستقیم:

مردم دارای حقّ انتخاب رئیس حکومت هستند اما این امر چگونه به اجرا درمی‌آید؟ آیا آحاد مردم برای انجام آن مستقیماً اقدام می‌کنند یا اینکه گروهی از آنها به نمایندگی از مردم این کار را انجام می‌دهند. در واقع ضوابط مشخص و صریحی در چگونگی و کیفیت عملکرد امّت برای وصول به حق خود در انتخاب رئیس حکومت در شریعت قید نشده است. چنین استنباط می‌شود که شکل و کیفیت آن بر حسب شرایط زمانی و مکانی که امّت در آن قرار می‌گیرد تعیین می‌گردد.

بنابراین ممکن است به دو شیوه مستقیم و غیر مستقیم باشد. به عقیده ما قواعد شریعت در برگیرنده هر دو شیوه می‌باشد. در مورد انتخاب مستقیم در قرآن به این آیه می‌توان استناد کرد: ﴿وَ أَمْرُهُم شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ ظاهر این نص اقتضا می‌کند که افراد امّت در کارهایشان با همدیگر رایزنی کنند که از جمله آن انتخاب رئیس حکومت است و همگان برای ادای این حق، شرکت می‌کنند مگر کسی که به علت عذر شرعی از آنان مستثنیٰ شود مانند: کودکان، دیوانگان و غیر مسلمانان. آنچه امام فخر رازی در تفسیر این آیه بیان می‌کند نظر ما را در مشارکت امّت در انتخاب مستقیم تأیید می‌کند. وی می‌فرماید: «هر گاه حادثه‌ای پیش می‌آمد جمع می‌شدند و به مشورت می‌پرداختند و خداوند آنان را در آن کار می‌ستاید، به عبارتی دیگر در رأی تکرو نبودند و برای انجام چیزی که روی آن اجتماع نکرده بودند پافشاری نمی‌کردند».[1]

در سوابق مسلم تاریخی در دوره خلفای راشدین برای انتخاب غیر مستقیم مدارکی یافت می‌شود ـ که آن دوران بهترین دوره از نظر فهم اسلام و پیاده کردن آن بود ـ آن خلفای بزرگوار از طرف گروهی از مردم برای خلافت برگزیده شدند که آنان همان اشخاص معروف به **اهل حل و عقد** بودند و مردمی که در مدینه بودند از آنها پیروی کرده و با شخصی که برای ریاست حکومت برگزیده شده بود بیعت می‌کردند و چنین نبوده که انتخاب، انتخاب تمام مسلمانان در همه سرزمینهای اسلامی بوده باشد. در برابر این نحوهٔ انتخاب هیچگونه اعتراضی نه از

۱- «تفسیر الرازي» ج ۲۷ ص ۱۷۷

سوی خلفای راشدین و نه از غیر ایشان نقل نشده است. بنابراین می‌توان این را نوعی اجماع بر درستی این نوع انتخاب (غیر مستقیم) دانست همانگونه که اسنادی را نیز در اثبات تحقق یافتن حقّ امّت در برگزیدن رئیس حکومت به شیوه غیر مستقیم می‌یابیم. بنابراین تا زمانی که مردم از حق انتخاب برخوردار باشند می‌توانند به طور مستقیم یا غیر مستقیم در گزینش رئیس حکومت مشارکت داشته باشند. زمانی که شرکت مستقیم ضروری نباشد صاحبِ حق می‌تواند در آن به غیر خود وکالت بدهد فقها نیز بر انتخاب غیر مستقیم اذعان دارند، زیرا معتقدند که رئیس حکومت را «اهل حل و عقد» بر می‌گزینند و نیازی به مشارکت تمامی مردم در انتخاب او نیست. ابن خلدون در مقدمه می‌گوید: «هرگاه مقرر گردد که این مقام ـ مقام خلافت ـ به وسیله اجماع تعیین می‌شود، فرض کفایی است و به محدودهٔ اختیارات اهل حل و عقد مربوط است که شخصی را برای آن بر می‌گزینند و اطاعت از او بر مردم واجب می‌شود».(۱) ماوردی در این باره می‌گوید: «پیشوایی یا ریاست حکومت اسلامی به دو شیوه منعقد می‌گردد یکی با انتخاب اهل حل و عقد و دومی به وسیلهٔ جایگزینی او توسط امام قبلی».(۲)

۱- «مقدمه ابن خلدون» ص ۱۹۳

۲- «الماوردی» ص ۴

۲۳ـ اهل حل و عقد:

اگر شیوه جاری در قانون اسلام گزینش رئیس حکومت از طریق انتخاب غیر مستقیم باشد کسانی که مجریان آن هستند در اصطلاح فقها، اهل حل و عقد نامیده می‌شوند. بنابراین لازم است بدانیم اهل حل و عقد چه کسانی هستند؟ و ارتباطشان با مردم چگونه است و چگونه از این مقام برخوردار می‌گردند؟

در ارتباط با سؤال اول فقها اوصاف عامی را برای اهل حل و عقد برمی‌شمرند، مثلاً؛ ماوردی سه ویژگی برای آنها قایل است، نخست عدالت با تمام شرایط آن، دوم علم کافی برای شناسایی کسی که لایق پیشوایی و دارای شرایط معتبر باشد. سوم، ذکاوت و حکمت لازم برای گزینش کسی که برای رهبری شایسته‌تر و در تدبیر مصالح آن کوشاتر باشد.[۱] گروهی از فقهای جدید درصدد توضیح بیشتری درباره اوصاف اهل حل و عقد بر آمده‌اند. از جمله آنها رشید رضا صاحب تفسیر المنار می‌فرماید: «اولی‌الامر گروهی از مسلمانان اهل حل و عقد هستند که عبارتند از امیران، حاکمان، علماء، سران لشکر و سایر رؤسا و بزرگانی که مردم برای رفع نیازمندیها و مصالح عمومی به آنها رجوع می‌کنند».[۲] از این موارد می‌توان چنین دریافت که اهل حل و عقد کسانی هستند که مردم از آنان اطاعت می‌کنند و به آنها اعتماد دارند و با رأی و نظر ایشان موافق هستند زیرا در آنان اخلاص و

۱- «الماوردی» ص ۳-۴، خود ابویعلی نیز این شرطها را در کتابش «احکام السلطانیه» ص۳-۴ بیان کرده است.

۲- «تفسیر المنار» ج ۵ ص ۱۸۱

پایداری و تقویٰ و عدالت و درست اندیشی و شناخت امور و تلاش در جهت مصالح امّت را می‌بینند.

در مورد سؤال دوم: رابطه اهل حل و عقد و پیوندشان با مردم از نوع نیابت و وکالت است یعنی به نمایندگی از امّت در انتخاب رئیس حکومت شرکت می‌کنند و در اجرای آن، وکلای امّت هستند و انتخاب رئیس حکومت از سوی آنان انتخاب خود امّت به حساب می‌آید.

در مورد سؤال سوم یعنی اینکه چگونه اهل حل و عقد در امور مردم از این موقعیت برخوردار می‌شوند شاید تصور شود که آنان در اثر انتخاب مردم به این مقام می‌رسند ولی در سوابق تاریخی موردی مشاهده نشده که مردم جمع شوند و گروهی را انتخاب کنند و به آنان صفت «اهل حل و عقد» بدهند با وجود این، فقدان سوابق تاریخی در آنچه بیان کردیم دلالت بر این ندارد که کسانی که به عنوان اهل حل و عقد نامیده شده‌اند نمایندهٔ مردم نبوده‌اند و وکلای ایشان به حساب نمی‌آیند، زیرا عقد وکالت ـ همچنان که مشهور است ـ هم به صورت تصریحی و هم به شیوهٔ ضمنی منعقد می‌گردد. همانطور که وکالت اهل حل و عقد از طرف امّت در دوران صدر اسلام ـ دوره خلفای راشدین ـ وکالت ضمنی بوده است. زیرا آنها به کفایت و کاردانی و اخلاص و عدالت و پیشی گرفتن در اسلام شناخته شده بودند. بنابراین آنان از رضایت و اعتماد مردم برخوردار بودند، پس نیازی به این نبوده است که امّت به طور صریح آنها را انتخاب نمایند و اگر انتخابات هم برگزار می‌شد کسی جز آنان پیروز نمی‌شد و چنانکه کسی هم ادعای رقابت با

اهل حل و عقد را داشت، برای احراز این مقام با آنان به رقابت می‌پرداخت. بنابراین انتخاب رئیس حکومت از جانب ایشان به وکالت ضمنی و رضایت از سوی امّت بوده‌است.

۲۴ـ شناسایی اهل حل و عقد در عصر حاضر:

اگر بخواهیم در عصر حاضر مطابق با احکام شرع رئیس حکومت به روش غیره مستقیم انتخاب شود، مردم ناگزیرند کسانی را انتخاب کنند که نمایندهٔ آنان در دخالت مستقیم در این انتخاب باشند. کسانی که از طرف مردم برای این وظیفهٔ مهم برگزیده می‌شوند می‌توان «اهل حل و عقد» نامید، زیرا مورد رضایت مردم هستند و از آنان حمایت و طرفداری می‌شود. حکومت موظّف است شرایط لازم برای اجرای این انتخابات و تضمین سلامتی آن را فراهم کند و وجود شرایط لازم در افرادی که از سوی مردم به عنوان اهل حل و عقد برگزیده می‌شوند را تعیین کند. در پرتو آنچه فقها ذکر کرده‌اند، این گونه انتخاب برای تشکیل اهل حل و عقد و اثبات وکالت آنها بطور صریح از سوی مردم لازم و ضروری است. زیرا تحقق وکالت ضمنی در زمان حاضر به علت فزونی افراد امّت مشکل است. و اگر هر کس که فاقد شرایط اهل حل و عقد باشد بتواند به بهانه داشتن نیابت ضمنی از سوی مردم، خود را منصوب و نماینده آنها بداند باب خطر بر روی امّت گشوده می‌شود و فساد و هرج و مرج همه جانبه دامن گیر آنان خواهد شد و این چیزی است که نه شریعت آنرا تجویز می‌کند و نه عقل سلیم آن را می‌پذیرد.

۲۵ـ جانشینی:

گروهی به این مورد که مردم رئیس حکومت را خود انتخاب می‌کنند، ایراد گرفته‌اند؛ چرا که دانشمندان اسلامی گفته‌اند: ریاست حکومت از طریقِ واگذاری از طرف خلیفه قبلی به خلیفه بعدی صورت می‌گیرد. به عنوان مثال ماوردی می‌گوید: «پیشوایی ـ ریاست حکومت ـ به دو صورت منعقد می‌گردد یکی به شیوه انتخاب اهل حل و عقد و دیگری به وسیله جایگزین کردن خلیفه بعدی توسط خلیفه قبلی».[1] در پاسخ باید گفت که: تفسیر قانونی ولیعهد این است که او از طرف خلیفه قبلی برای سرپرستی حکومت نامزد شده است و این اقدام به معنای تعیین شدن او نمی‌باشد زیرا اهل حل و عقد با او بیعت می‌کنند و اگر صِرف این واگذاری برای سرپرستی ریاست حکومت کفایت می‌کند پس چه نیازی به بیعت ایشان دارد؟ اگر به فرض اهل حل و عقد و یا مردم این نامزد کردن را در مورد کسی نپذیرند هرگز نمی‌تواند رئیس حکومت گردد. گروهی از فقها به این امر تصریح کرده‌اند و گفته‌اند: «امامت ـ یا سرپرستی حکومت ـ از طریق بیعت مردم با رئیس حکومت ثابت می‌شود نه به وسیله واگذار کردن آن از سوی خلیفه قبلی».[2]

۱- «الماوردی» ص ۴

۲- «منهاج السنة النبویة» ابن تیمیه ج ۱ ص ۱۴۲

دوم: حقّ مشورت

۲۶ـ دومین حقی که افراد از آن برخوردارند حقّ مشـورت است و در حقیقت همان دنباله حقّ امّت در انـتخاب رئـیس حکـومت است. کسی که برای ریاست انتخاب می‌شود تا زمانی که در مسـند خـویش باقی بماند باید با مردم مشورت داشته باشد و این از جمله حقوق ایشان است در تمامی اموری که مربوط به آنها بوده و او قصد اجرای آنـها را دارد.

۲۷ـ اعتراض و جواب آن:

گروهی بر این مسأله ایراد گرفته‌اند که مادامی که رئیس حکومت کسی باشد که مردم خود او را برگزیده و مورد اعتمادشان است مفهومی ندارد که ملزم به مشورت با آنها بـاشد. از دو جـهت مـی‌توان بـه ایـن اعتراض پاسخ داد:

جهت اوّل: رئیس حکومت هر چند مورد اعـتماد مـردم بـاشد و توسط آنان انتخاب شود ممکن است به عمد و یا سهواً اقدام به کاری نماید که به ضرر مردم باشد و پس از واقع شدن آن هـیچ راهـی بـرای جبران چنین خسارتی وجود نداشـته بـاشد. بـنابرایـن امّت حـق دارد درباره آنچه به او مربوط می‌شود محتاط عمل کرده و او را به خاطر دور نمودن ضرر، به مشورت ملزم نماید.

جهت دوم: وکالت رئیس حکومت از امّت یک وکالت مقید است. از جمله قیدهای آن این است که با مردم به مشورت بپردازد، زیـرا در

مورد مشورت نص شرعی وارد شده است و مردم نمی‌توانند از آن عدول کنند زیرا همانگونه که قبلاً ذکر شد قدرت مردم محدود به شریعت است و حق واگذاری آن به وکیل ـ رئیس حکومت ـ نیز باید همراه با این قید باشد. چه هنگام گزینش به این قید تصریح شده یا نشده باشد. نص شرعی در مورد مشورت این سخن الله تعالیٰ می‌باشد: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.[۱] «پس از ایشان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در [این] کار با آنان مشورت کن و چون عزمت را جزم کردی بر خداوند توکل کن». در این آیه وجوب مشورت بر عالی‌ترین مقام حکومت به صراحت بیان شده است، زیرا ظاهر صیغه امر برای وجوب است مگر اینکه قرینه‌ای مانع این دلالت باشد.[۲] و هرگاه خطاب این آیه ـ که در برگیرنده امر به مشورت ـ متوجه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم باشد، که در نهایت قدر و بلندی منزلت قرار دارد، واجب بودن مشورت بر غیر او، از حُکام حکومت اسلامی، واجب‌تر است. اقوال فقها و مفسرین نیز بر این نکته صحه می‌گذارد. از جمله آنچه در کتاب السیاسة الشرعیة ابن تیمیه آمده است: «رئیس حکومت از مشورت بی نیاز نیست زیرا الله تعالیٰ پیامبرش را به آن فرمان داده است».[۳] در تفسیر طبری در تفسیر این آیه چنین آمده است: «همانا الله تعالیٰ به پیامبرش فرمان داده در اموری که مشورت کردن در آن لازم است، با اصحاب خود به رایزنی

۱- آل عمران، ۱۵۹

۲- «الوجیز فی اصول الفقه» کتاب دیگر مؤلف ص ۲۴۰

۳- «السیاسة الشرعیة» ابن تیمیه ص ۱۶۹.

بپردازد تا امتش بیاموزد در هنگام رویارویی با سختیها از او پیروی کرده و در کارها با هم مشورت کنند».[۱] در تفسیر رازی چنین آمده: «حسن و سفیان بن عُیَینة گفته‌اند: که پیامبر صلی الله علیه و سلم به مشورت فرمان داده شده تا دیگران نیز در مشورت کردن، از او پیروی کنند و در میان امتش به صورت یک سنّت در آید».[۲]

۲۸ ـ مشورت با امّت از سنّتهای پایدار پیامبر صلی الله علیه و سلم است:

اینکه برای امّت، حقّ مشورت بر حاکمان آنها مورد تأکید قرار می‌گیرد از آنجاست که پیامبر صلی الله علیه و سلم با وجود بزرگی قدر و منزلتش و برخورداری از وحی الهی در موارد متعدد با اصحابش به مشورت می‌پرداخت؛ در جنگ بدر برای جنگیدن در خارج مدینه به مشورت با اصحاب پرداخت، در جنگ احد با آنان در این رابطه که در مدینه بمانند یا به مصاف دشمن بیرون روند مشورت کرد. در جنگ بدر حباب ابن منذر در فرود آمدن بر چاههای آب با پیامبر صلی الله علیه و سلم مشورت کرد و از او پذیرفته شد. در خندق سعد بن معاذ و سعد بن عباده به ترک سازش با دشمن در برابر انصرافشان از جنگ در قبال قسمتی از محصول مدینه با پیامبر صلی الله علیه و سلم به مشورت پرداختند و از ایشان پذیرفته شد».[۳] و پیامبر صلی الله علیه و سلم این چنین فراوان با اصحاب خود به مشورت می‌پرداخت تا جایی

۱- «تفسیر الطبری» ج۴ ص ۹۳، همچنین ر.ک. به «تفسیر القرطبی» ج ۴ ص ۲۵۰

۲- «تفسیر رازی» ج ۹ ص ۶۶

۳- «تفسیر الرازی» ج ۹ ص ۶۷، «امتاع الاسماع» ص ۲۱۹

که دانشمندان می‌گویند: «هیچ کس بیشتر از رسول الله صلی الله علیه و سلم با یاران خود به مشورت نپرداخته است».[۱]

۲۹ـ ترک مشورت موجب برکناری رئیس حکومت می‌شود:

با توجه به اثبات حقّ امّت در مشاوره و ملزم بودن رئیس حکومت به آن، فقها تصریح کرده‌اند که ترک این حقّ از سوی رئیس حکومت موجب بر کناری وی می‌گردد. در تفسیر **القرطبی** آمده: «ابن عطیه می‌فرماید: شوریٰ از جمله قواعد شریعت و از احکام متقن است. کسی که با اهل علم و دین به مشورت نپردازد برکناری او واجب است».[۲] بنابراین در نظامی که بر اساس اسلام بنا شود هیچ حاکم مستبدی دوام نخواهد داشت.

۳۰ـ مشورت در چه اموری صورت می‌گیرد:

مشاوره با مردم در امور مختلف حکومتی صورت می‌گیرد همچنین در امور اجتهادی مربوط به شرع که هیچ نصی در مورد آن وجود ندارد. به تعبیر فقها: رئیس حکومت در امور دین و دنیا به مشورت نیاز دارد. در تفسیر **جصّاص** آمده است: «مشاوره در امور دنیا و در امور دینی که در مورد آن وحی وجود ندارد صورت می‌گیرد...».[۳] مشاوره در امور دنیا می‌تواند در مورد مسائل مهمی مانند؛ سیاستهای

۱- «السياسة الشرعية» ابن تيميه ص ۱۴۹

۲- «تفسير القرطبي» ج ۴ ص ۲۴۹

۳- «احكام القرآن» جصاص ج ۲ ص ۴۰

کلی حکومت، لشکر کشی و اعلان جنگ، امضای معاهدات و... باشد. مشاوره در مسائل جزئی و کوچک صورت نمی‌گیرد زیرا این کار غیر ممکن و نامعقول است و نیازی به آن نیست و نیز منفعتی در بر ندارد و همچنین هیچ دلیلی در توصیه به آن موجود نیست.

۳۱ ـ اهل شوری:

مشاوره چگونه انجام می‌گیرد؟ آیا لازم است که رئیس حکومت با همه امّت به مشورت بنشیند، یا باگروهی از آنها، یا افرادی از آنها؟ آنچه از کارها و روش پیامبر صلی الله علیه و سلم بدست می‌آید این است که ایشان در کارهایی که بطور مستقیم به همه مربوط می‌شد با تمام مسلمانان به مشورت می‌پرداخت. همانطور که در مسأله بیرون رفتن از مدینه برای جنگیدن با مشرکین در جنگ احد حاصل شد که با تمام کسانی که در مدینه حضور داشتند مشورت کرد و به آنان چنین فرمود: «أَشِيرُو عَلَيَّ»[1]. «مرا راهنمایی کنید». همچنین در غنائم بدست آمده از هوازن پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌کوشید تا نظر تمام مسلمانان شرکت کننده را در بارهٔ غنائمی که به سویشان سرازیر شده بود بداند. نقل می‌کنند که پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و سلم تصمیم خود را درباره غنایم با ایشان در میان گذاشت حاضران گفتند: «یا رسول الله صلی الله علیه و سلم همه ما به آن رضایت داشته و تسلیم فرمان شما هستیم. پیامبر فرمود: «فَمُرُوا عُرَفَاءَكُمْ أَنْ يَرْفَعُوا ذٰلِكَ إِلَيْنَا حَتَّىٰ

---

۱ - «امتاع الاسماع» ص ۱۱۶

نَعْلَمَ...». «پس به آگاهانتان بگویید آن را به ما برسانند تا از آراء شما مطلع گردیم...». لذا زید بن ثابت به سوی انصار رفت و از ایشان سؤال کرد: آیا به رأی پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلیم و راضی هستید؟ به او اطلاع دادند که ایشان تسلیم هستند و همه به آن رضایت دارند و حتی یک نفر از ایشان مخالفت نورزید... الخ»[۱] در این رویداد اهل شوریٰ تمامی مسلمانانی بودند که موضوع مشاوره به آنان مربوط می‌شد. در مواردی نیز پیامبر صلی الله علیه و سلم فقط با بعضی از صحابه مشورت می‌کرد نه با همه آنها. همانطور که در مورد اسیران جنگ بدر پیامبر صلی الله علیه و سلم با بعضی از اصحابش در خصوص أسرا و اینکه با آنها چه بکند و آیا از آنها فدیه بگیرد یا خیر؟ به مشاوره پرداخت.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و سلم با سعد بن معاذ و سعد بن عباده در مسأله سازش با قبیله غطفان که در برابر دریافت $\frac{۱}{۳}$ محصول مدینه از نبرد با مسلمانان در میدان خندق باز گردند به مشورت پرداخت. آنان گفتند: اگر این، فرمان خداوند است، آن را انجام بده. اگر کاری است که به آن امر نشده‌ای ولی بدان تمایل داری ما اطاعت می‌کنیم و اگر این صرفاً یک پیشنهاد است به عقیده ما چیزی جز شمشیر در برابر آنان کارساز نیست. پیامبر صلی الله علیه و سلم نظر ایشان را پذیرفت و موضوع سازش با قبیله غطفان را رها کرد.[۲]

بر طبق این سوابق مسلم در سیره نبوی صلی الله علیه و سلم گاهی

۱- «امتاع الاسماع» ص ۴۲۹

۲- «امتاع الاسماع» ص ۲۳۶

شوریٰ از تمام افراد امّت تشکیل شده است مانند مشورت پیامبر صلی الله علیه و سلم با مسلمانان در مسأله بیرون شدن به سوی احد. در مواردی نیز اهل شوریٰ از مسلمانان موجود در زمان مشاوره فراهم آمده، گرچه موضوع برای همگی آنان مهم بوده باشد، مانند مسأله غنائم هوازن. گاهی هم اهل شوریٰ از سران قبیله‌ها به وجود می‌آمد همانطور که در مسأله غطفان به وقوع پیوست زیرا که سعد بن معاذ و سعد بن عباده از بزرگان و پیشوایان انصار بودند. در مواردی هم اهل شوریٰ از بعضی از مسلمانان تشکیل می‌شد همانطور که در مورد اسیران بدر چنین بود.

در پرتو این سوابق، می‌توان گفت کسانی که با رئیس حکومت به مشورت می‌پردازند برحسب اختلاف موضوع مشاوره با هم فرق می‌کنند. هر گاه مسأله از امور عمومی مهم باشد که مربوط به همگان است، بر رئیس حکومت واجب است در صورت امکان با کل امّت به مشورت بپردازد و یا با اهل حل و عقد که مورد قبول امّت هستند مشورت کند. اگر در مواردی باشد که نیازمند نوعی شناخت و حسن تدبیر باشد باید با اهل فن و متخصص آن مشورت نماید. قرطبی در تفسیرش به این مورد اشاره می‌کند: «مشاوره با علما بر والیان در این موارد واجب است، در آنچه نمی‌دانند و در مواردی از دین که در آن با مشکل روبرو شوند، در سازماندهی قوا و مسایل مربوط به جنگ، در امور مردم و آنچه به مصالحشان مربوط است، امور کاتبان و وزیران و کارگران و امور مربوط به مصالح کشور و عمران آن». تا جایی که

می‌گوید علما فرموده‌اند: «اگر مشاوره درباره احکام صورت گیرد، مستشار باید از ویژگی عالم بودن و دیندار بودن برخوردار باشد و اگر درباره کارهای دنیوی باشد باید عاقل و کاردان باشد.[1]

۳۲ـ تنظیم شوریٰ در عصر حاضر:

در موارد قبلی سوابق مسلم سنّت نبوی درباره شوریٰ را بررسی کردیم. از مجموع آنها می‌توان دریافت که شریعت اسلامی طریقه مخصوص و محدودی برای شوریٰ وضع نکرده است که البته این از خاصیت آینده نگری آن نشأت می‌گیرد زیرا اعمال شوریٰ برحسب زمان و مکان تفاوت دارد. بنابراین تنظیم آن بر حسب ظروف و احوال به مردم واگذار شده که این شیوه برای شوریٰ نوعی پایداری ایجاد می‌کند. بر این اساس در شرایط کنونی نیز مردم باید اهل شوریٰ را انتخاب کنند، یعنی کسانی که رئیس حکومت در مسایل عمومی با آنها به مشورت بپردازد. همچنین در صورت خالی بودن منصب رئیس حکومت بتوانند برای آن مسند کسی را انتخاب کنند و در موضوع تخصصشان از مشاوره رئیس حکومت برخوردار باشند. چه از اهل شورای منتخب باشند یا نباشند. در مسایل مهم باید نظر مردم را در آن جویا شود و برای این مسایل و دیگر مسایل غیر آن راهکار ارائه دهد از جمله در مورد آنچه از مسایل شوریٰ که به او مربوط می‌شود مانند چگونگی انتخاب مجلس شوریٰ و صلاحیتش در پرتو قواعد عمومی

۱- «تفسیر القرطبی» ج ۴ ص ۲۴۹ـ۲۵۰

شریعت.

برای تعیین سلامت انتخابات مجلس شوریٰ و انتخاب افراد لایق و مخلص برای عضویت آن، تنها وضع راهکار کافی نیست. بلکه باید در جهت اشاعه و گسترش مفاهیم اسلامی تلاش کند تا سطح اخلاقی مردم بالا رفته و افراد در سایه ترس و تقوای اللّه تعالیٰ به گونه‌ای تربیت شوند که جز اصلح را انتخاب نکنند و شخص منتخب امّت همانطور که اسلام دستور می‌دهد به وظیفه خود قیام کند.

۳۳ ـ اختلاف میان رئیس حکومت و مجلس شوریٰ:

گاهی رئیس حکومت با مجلس شوریٰ دچار اختلاف می‌گردد. در این صورت راه حل چیست؟ راه حل همان است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است: ﴿يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوٓا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الأَخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾.(۱) «ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولی الامرتان اطاعت کنید و اگر به خداوند و روز بازپسین، ایمان دارید هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، آن را به [کتاب] خدا و [سنّت] پیامبر عرضه بدارید که این بهتر و نیک انجام‌تر است». بنابراین منازعه کنندگان در آن به کتاب اللّه و سنّت پیامبر صلی اللّه علیه و سلم ارجاع داده می‌شوند. به همین دلیل مفسرین می‌گویند:(۲) هرگاه حکم

۱- النساء، ۵۹

۲- «تفسیر الطبری» ج ۵ ص ۸۷، «تفسیر القرطبی» ج ۵ ص ۲۶۱، «احکام القرآن» جصّاص ج ۲ ص ۲۱۲

به طور صریح در قرآن یا در سنّت یافت شود پیروی از آن واجب است و پیروی از کسی بر خلاف آن روا نیست. و اگر حکم به طور صریح یافت نشد به عقیده‌ای عمل شود که به قرآن و سنّت رسول اللّه صلی اللّٰه علیه و سلم شبیه‌تر و نزدیکتر باشد.(۱)

اما اگر نظری که به کتاب اللّٰه و سنّت رسول صلی اللّٰه علیه و سلم شبیه‌تر باشد معلوم نگردد، راه حل چیست؟ در آن صورت سه راه چاره مطرح می‌شود:

راه حل اول: طریقه حکمیت:

این شیوه مستلزم انتخاب هیأت ویژه‌ای از اهل فقه و صاحب نظر و آگاه به امور حکومتی و اعطای تضمینات کافی برای برخورداری از استقلال در انجام کارها بدون اثرگذاری بر نظرات آنها می‌باشد. این هیأت به اختلاف میان رئیس حکومت و مجلس شوریٰ رسیدگی می‌کند و پذیرش رأی آن الزامی است. در این مورد آنچه از امام عمر رضي اللّٰه عنه هنگام عزیمت به شام روایت شده، مبیّن این راه حل است: در مسیر راه، ایشان از شیوع وبا در شام مطلع گشت لذا با مهاجرینی که همراهش بودند در مورد اینکه به حرکت خود ادامه دهند و یا بازگردند به مشورت پرداخت ولی آنها دچار اختلاف شدند. پس با گروه انصاری که همراهش بود مشورت کرد آنان نیز دو دسته شدند. از این رو تمام افراد مسن قریشی مهاجرین اولینی را که حاضر بودند

۱- «السیاسة الشرعیة» ص ۱۷۰

فراخواند و با ایشان به مشورت پرداخت. آنان به بازگشت رأی دادند و عمر رضي الله عنه نظر آنـها را پـذیرفت و بـا هـمراهـانش بـه مـدینه بازگشت.(۱)

راه حل دوم: پذیرش رأی اکثریت:

اقتضای این راه حل این است که رئیس حکومت به رأی اکـثریت عمل کند هر چند مخالف نظر خودش باشد. در تأیید این نظر می‌توان به این نکته اشاره کرد که پیامبر صلی الله علیه و سلم در مسأله بـیرون آمدن برای رویارویی با مشرکان در جنگ احد رأی اکـثریت را قـبول کرده است با اینکه خود بـه مـاندن در داخـل مـدینه تـمایل داشت.(۲) بنابراین اکثریت میزان و معیار درستی و صواب است، گرچه این؛ دلیل قاطعی بر درستی رأی اکثریت نیست و چه بسا اکثریت در اشتباه باشند و اقلیت بر صواب.

راه حل سوم: پذیرش رأی رئیس حکومت بطور مطلق:

مقتضای ایـن روش ایـجاب مـی‌کند کـه رئـیس حکـومت پس از مشورت با اهل شوریٰ بدون مقید شدن به رأی اکثریت یا اقلیت به هر نحوی که خود صلاح بداند اقدام کند. علما در تفسیر این آیه کریمه: ﴿وَ شَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.(۳) «و در [این] کار با

۱- «تفسیر المنار» ج ۵ ص ۱۹۶-۱۹۷

۲- «سیرة ابن هشام» ج ۲ ص ۶

۳- آل عمران، ۱۵۹

آنان مشورت کن و چون عزمت را جزم کردی بر خداوند توکل کن». ما را با این راه حل مأنوس‌تر می‌کنند. قتاده می‌فرماید: «اللّٰه تعالیٰ پیامبرش علیه السلام را فرمان داده هرگاه برکاری جزم شد که آن را به انجام برساند بر اللّٰه توکل نماید نه بر مشاورانش».[1] از آن جایی که رئیس حکومت مسؤول بوده و در برابر اعمالش حساب پس خواهد داد، ایجاب می‌کند درباره مسائلی که مادام یک امر اجتهادی بوده و با هیچ یک از نصوص قطعی شرعی مخالفت ندارد به او آزادی عمل داده شود. این مورد راه حل سوم را تقویت می‌کند. پیداست که مسؤول بودن انسان در برابر اعمالش مستلزم این است که با اختیار و نظر خویش آن را انجام بدهد نه اینکه به رأی غیر خود آن را به انجام رساند و پیروی از رأی غیر بر او لازم باشد. زیرا نمی‌توان شخصی را به نظر غیر خود ملزم ساخت و او را به خاطر این رأی محاسبه کرد.

۳۴ ـ راه حلی که ما انتخاب می‌کنیم:

دیدگاه سوم از لحاظ نظری محکم است اما با توجه به ضرورتهای زمان از جمله، تغییرات روحی، کم رنگ شدن دین، ضعف ایمان و کم بودن فرهیختگانی که اسوه باشند، ناچاریم نظریه دوم را برگزینیم و رئیس حکومت را با قید شرایطی ملزم به پذیرش رأی اکثریت کنیم: (اوّل) هرگاه رئیس حکومت از رأی اکثریت ناخرسند بود اختلاف به هیأت تحکیم واگذار می‌شود. (دوم) اگر رأی هیأت تحکیم نیز او را

۱- «تفسیر القرطبی»

قانع نکرد باید موضوع مورد اختلاف را به همه‌پرسی عمومی بگذارد، اگر مردم نظر رئیس حکومت را تأیید کردند نظرش پذیرفته می‌شود و اگر آن را تأیید نکردند، باید رأی مردم را بپذیرد و یا به نظر خود عمل کند. (سوم) برخورداری از آزادی عمل در آنچه که خود در شرایط استثنایی تشخیص می‌دهد. مانند حالت جنگ یا به وجود آمدن خطری بزرگ که سلامتی کشور را تهدید کند، بدون اینکه مقید به هیچ نظری، غیر از آنچه خود صلاح می‌داند، باشد.

سوم: حقّ نظارت و آنچه بر آن مترتب است

۳۵ـ مردم و هر فردی از آن حقّ نظارت بر رئیس حکومت و سایر والیانش را در کارها و تصرفاتی که به امور حکومتی مربوط می‌شوند، دارند. این حق از طبیعت ارتباط مردم با رئیس حکومت ناشی می‌شود که رابطه وکالت است و او کسی است که خود، وی را برگزیده‌اند و از جمله حقوق موکل نظارت بر وکیل است تا از درستی اجرای آنچه به او وکالت داده است اطمینان حاصل کند.

۳۶ ـ حق نظارت صرفنظر از جوانب آن به خودی خود مورد نظر نیست:

هدف از حقّ نظارت این است که هر گاه رئیس حکومت از روش صحیح ـ روش اسلام ـ در حکم دادن منحرف گشت وی را به روش درست باز گردانند. در این رابطه اولین مرحلهٔ به راه راست آوردن، نصیحت است. در حدیث شریفی که امام مسلم در صحیح خود روایت

کرده آمده است: «إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و سلم قَالَ: الدِّینُ النَّصِیحَةُ. قُلْنَا لِمَنْ؟ قَالَ لِلَّهِ وَ لِکِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِینَ وَ عَامَّتِهِمْ». «دین خیرخواهی است، عرض کردیم برای چه کسی؟ فرمود: برای اللّٰه [در ادا کردن حقّ عبادتش و شرک نورزیدن به او] و کتابش[در عمل کردن به آن] و پیامبر او [در پیروی از سنّت و روش او] و پیشوایان مسلمانان [در امر به آنچه اللّٰه تعالی نازل کرده است] و عموم آنها [در اطاعت از فرامین اللّٰه]». اگر پند و اندرز مفید واقع نشد، امّت حقّ بکارگیری قدرت لازم در به صواب آوردن او را دارند که او را از ظلم و انحراف و مظاهر آن و سایر کجی‌ها باز دارند. از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده که فرمود: «وَ اللَّهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لَتَأْخُذُنَّ عَلَیٰ یَدِ الظَّالِمِ وَ لَتَأْطِرُنَّهُ عَلَی الْحَقِّ أَطراً وَ لَتَقْصُرُنَّهُ عَلَی الْحَقِّ قَصْراً. أَوْ لَیَضْرِبَنَّ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِکُمْ عَلَیٰ بَعْضٍ ثُمَّ لَیَلْعَنَنَّکُمْ کَمَا لَعَنَهُمْ».[۱] «قسم به خدا یا حتماً به کارهای پسندیده امر می‌کنید و از کارهای بد منع می‌نمایید و دست ظالم را می‌گیرید و او را به طرف حق می‌کشانید و او را بر حق استوار می‌دارید[باز می‌آورید] یا خداوند بعضی از شما را نسبت به برخی دیگر دل زده می‌سازد سپس چون آنان، شما را به لعنت خود گرفتار خواهد کرد». در حدیثی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ یَأْخُذُوا عَلَیٰ یَدَیهِ أَوْشَکَ أَنْ یَعُمَّهُمْ اللَّهُ تَعَالَیٰ بِعِقَابٍ مِنْهُ».[۲] «اگر مردم ظالم را ببینند و جلوی او را نگیرند عن قریب خداوند همه آنان را به عذاب خویش گرفتار

۱- ابوداود آن را روایت کرده است. ر.ک. ریاض الصالحین، ص ۱۱۲

۲- ریاض الصالحین، ص ۱۱۳

خواهد کرد».

۳۷ـ فرمانروایان مسلمان امّت را برای نظارت بر امورشان فرا می‌خوانند:

حق امّت در نظارت بر رئیس حکومت و سایر کارگزاران و والیانش به بهترین شکل در دوره صدر اسلام رعایت شده است. به علاوه رؤسای حکومت اسلامی، امّت را برای نظارت بر کارهایشان و به راه درست آوردنشان هنگام انحراف، فرا خوانده‌اند. سوابق جاویدان تاریخی این باب را برای ما حفظ کرده است. از جمله آنچه ابوبکرصدیق رضي الله عنه در خطبه‌اش فرمود: «اگر درست عمل کردم مرا یاری کنید و اگر دچار لغزش شدم مرا به راه راست آورید».(۱) همچنین در خطبهٔ عمر بن الخطاب رضي الله عنه آمده است که: «هر یک از شما در من کجی و انحراف مشاهده کرد مرا به راه صواب باز آورد. یکی از حاضرین گفت: قسم به الله اگر در تو کجی مشاهده کنیم با این شمشیر تو را به راه راست می‌آوریم. در این هنگام امام عمر بن الخطاب رضي الله عنه فرمود: «الحمدلله که در امّت محمد صلی الله علیه و سلم کسی را قرار داده است که با شمشیرش عمر را به راه راست می‌آورد».

۱- «الطبقات الکبری» ابن سعد، ص ۱۸۳

چهارم: حق عزل

۳۸ـ حق مردم در برکناری رئیس حکومت:

همانطور که قبلاً گفتیم رئیس حکومت نسبت به مردم در جایگاه وکالت قرار دارد. در این صورت بدیهی است که هنگامی که از محدوده اختیارات وکالتش خارج شود و یا به سبب ناتوانی و کوتاهی وظایف وکالت را به درستی انجام ندهد، امّت می‌تواند او را عزل کند. زیرا کسی که از حق انتخاب برخوردار باشد حقّ عزل را هم داراست. مردم او را برگزیده‌اند و حق برکناریش را هم دارند. لازمهٔ بکارگیری این حق وجود دلایل مقبول شرعی است، از قبیل خارج شدن از حیطهٔ وظایف وکالت یا ناتوانی از ادای وظایف وکالت. فقها نیز به این نکته تصریح کرده‌اند از جمله اینکه: «امّت می‌تواند امام را در صورت وجود داشتن سببی که موجب خلع است از مقام خود بر کنار کند، مثلاً اگر چیزی از او مشاهده شود که منجر به نابسامانی اوضاع و احوال مسلمانان و تضعیف امور دینی شود، همانطور که برای سامان دهی و اعتلای دین از حقّ انتصاب امام و برپایی حکومت برخوردار هستند».[1] فقیه مشهور ابن حزم اندلسی در مورد امام ـ رئیس حکومت ـ می‌گوید: «...هر گاه امام به وسیلهٔ قرآن و سنّت رسول صلی اللّٰه علیه و سلم ما را رهبری کند اطاعت از او واجب است. اما اگر در موردی در یکی از آن دو منحرف شد از آن جلوگیری می‌شود و حد و حق بر وی جاری

۱- «المواقف» ایجی و شرح آن که از کتاب «النظریات السیاسیة الاسلامیة» استاد ضیاءالدین ریس ص۲۷۰ نقل شده است.

می‌گردد و اگر جز با برکناری از شر او ایمن نگردند، عزل شده و شخص دیگری به سرپرستی برگزیده می‌شود».[1]

۳۹ـ شیوه‌های عزل:

امّت دارای حقّ برکناری رئیس حکومت است و می‌تواند آن را به وسیله نمایندگان خویش که عبارتند از اهل حل و عقد به اجرا درآورد زیرا آنان در این زمینه مورد اعتماد امّت هستند و دستور عزل او را صادر می‌کنند. ممکن است رئیس حکومت به این فرمان اعتنا نکند و به آن پاسخ ندهد. در چنین حالتی امّت می‌تواند برای برکناری او از قدرت استفاده کند. البته این در صورتی است که برای آن دلیل مقبول شرعی وجود داشته باشد مثلاً هرگاه از اصول اسلام و احکام آن خارج شود که در نظر اسلام کفر قلمداد گردد. در حدیث صحیحی که عبادة بن صامت روایت کرده است آمده: «دَعَانَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و سلم فَبَايَعْنَاهُ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ فِي مَنْشِطِنَا وَ مُكْرِهِنَا وَ عُسْرِنَا وَ يُسْرِنَا وَ أَثَرَةٍ عَلَيْنَا وَ أَنْ لاتَنَازَعُوا الأَمْرَ أَهْلَهُ إِلاَّ أَنْ تَرَوا كُفْراً بَوَاحاً عِنْدَكُمْ مِنَ اللّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ».[2] «پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را فراخواند، پس با او بیعت کردیم در شنیدن و فرمانبرداری از او در فراخی و ناراحتی و سختی و گشایش و گماردن بر ما و از ما عهد گرفت بر اینکه با زمامداران منازعه نکنید مگر اینکه کفر آشکاری را ببینید که دلیلی در مورد آن از نزد خداوند متعال

۱- همان مرجع ص ۲۷۰

۲- «البخاری» ج ۹ ص ۸۵

داشته باشید».

لکن توسّل به قدرت مشروط به فراهم آمدن نیروی لازم و زیاد بودن احتمال پیروزی است، در غیر این صورت توسل به زور روا نیست. زیرا از جمله قواعد امر به معروف و نهی از منکر این است که اقدام برای برطرف کردن منکر مستلزم منکر بزرگتری نباشد. بی شک در فراهم نیامدن قدرت لازم برای برکناری رئیس حکومت از مقامش و نیز اعلان شورش مسلحانه بر ضد او ـ همانطور که فقها تعبیر می‌کنند ـ سر انجامی جز خونریزی و ویرانی شهرها و تضعیف حکومت نخواهد داشت که همه این کارها از جمله منکرات هستند و به وجود آوردن عوامل آن جایز نیست.

پنجم: حقّ انتخاب شدن:

۴۰ ـ حق فرد در کاندیدا شدن:

منظور از حقّ کاندیدا شدن این است که فرد خود را برای تصدی منصبی در حکومت یا مسؤولیتهای عمومی کاندیدا نماید. آیا در حکومت اسلامی این حق برای فرد وجود دارد؟ بر اساس یک قاعده کلی این حق را ندارد، چنانکه در حدیث صحیح از عبدالرحمن بن سَمُرَة آمده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم به او فرمود: **«يَا عَبْدَالرَّحْمٰنَ بْنَ سَمُرَةَ لاَ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ فَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا وَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيهَا».**[1] «ای عبدالرحمن بن سمرة

---

۱ - «البخاری» ج ۹ ص ۱۱۴

امارت را درخواست مکن، زیرا اگر براساس درخواستت به تو واگذار شود، بدان موکول شوی ولی اگر بدون درخواست به تو واگذار شود بر آن یاری داده می‌شوی». بنابراین نامزد شدن متضمن طلب منصب و مسؤولیت است و روا نیست. اما اگر انسان غیر خود را کاندیدا نماید جایز است زیرا آن متضمن درخواست امارت نیست بلکه در برگیرنده دعوت امّت برای انتخاب نامزد شایسته است و این شیوه دعوت روا و پسندیده است.

۴۱ ـ حکم کاندیدا شدن در زمان حاضر:

هر چند براساس یک قاعده کلی جایز نیست که شخص خود را نامزد نماید، اما هرگاه ضرورت یا مصلحت شرعی وجود آن را اقتضا کند رواست. شکی نیست که در عصر ما کارها پیچیده و گسترده شده است، از جمله؛ اموری که در رابطه با شناسایی و انتخاب افراد صالح و با کفایت می‌باشد. از آنجایی که سرپرستی آن منصبهای حکومتی برای اداره امور مطابق شریعت اهمیت زیادی دارد، فردی که خود را به عنوان شخصی با کفایت کاندیدا می‌کند این کار او نوعی راهنمایی و دلالت به سوی خیر به شمار می‌آید و کمک به انتخاب اصلح و تحقق این مطلب مهم است، بنابراین جایز است. آنچه از یوسف علیه السلام در قرآن کریم آمده ما را با این نظر مأنوس‌تر می‌کند: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾.[1] «[یوسف] گفت مرا بر خزائن این سرزمین بگمار که من نگهبانی کاردانم». گمان نمی‌رود که یوسف علیه

۱- یوسف، ۵۵

داشته باشید».

لکن توسّل به قدرت مشروط به فراهم آمدن نیروی لازم و زیاد بودن احتمال پیروزی است، در غیر این صورت توسل به زور روا نیست. زیرا از جمله قواعد امر به معروف و نهی از منکر این است که اقدام برای برطرف کردن منکر مستلزم منکر بزرگتری نباشد. بی شک در فراهم نیامدن قدرت لازم برای برکناری رئیس حکومت از مقامش و نیز اعلان شورش مسلحانه بر ضد او ـ همانطور که فقها تعبیر می‌کنند ـ سر انجامی جز خونریزی و ویرانی شهرها و تضعیف حکومت نخواهد داشت که همه این کارها از جمله منکرات هستند و به وجود آوردن عوامل آن جایز نیست.

پنجم: حقّ انتخاب شدن:

۴۰ ـ حق فرد در کاندیدا شدن:

منظور از حقّ کاندیدا شدن این است که فرد خود را برای تصدی منصبی در حکومت یا مسؤولیتهای عمومی کاندیدا نماید. آیا در حکومت اسلامی این حق برای فرد وجود دارد؟ بر اساس یک قاعده کلی این حق را ندارد، چنانکه در حدیث صحیح از عبدالرحمن بن سَمُرَة آمده است که پیامبر صلی اللّه علیه و سلم به او فرمود: «**يَا عَبْدَالرَّحْمٰنَ بْنَ سَمُرَةَ لاٰ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ فَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا وَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيهَا**».[1] «ای عبدالرحمن بن سمرة

---

۱ ـ «البخاری» ج ۹ ص ۱۱۴

می‌گردد و اگر جز با بر کناری از شـر او ایـمن نگـردند، عـزل شـده و شخص دیگری به سرپرستی برگزیده می‌شود». (۱)

۳۹ـ شیوه‌های عزل:

امّت دارای حقّ برکناری رئیس حکومت است و می‌تواند آن را به وسیله نمایندگان خویش که عبارتند از اهل حل و عقد به اجرا درآورد زیرا آنان در این زمینه مورد اعـتماد امّت هـستند و دسـتور عـزل او را صادر می‌کنند. ممکن است رئیس حکومت به این فرمان اعتنا نکند و به آن پاسخ ندهد. در چنین حـالتی امّت مـی‌توانـد بـرای بـرکناری او از قدرت استفاده کند. البته این در صورتی است که برای آن دلیل مـقبول شرعی وجود داشته باشد مثلاً هرگاه از اصول اسلام و احکام آن خارج شود که در نظر اسلام کفر قلمداد گردد. در حدیث صحیحی که عبادة بن صامت روایت کرده است آمده: «دَعَانَا النَّبِيُّ صلى الله عـليه و سـلم فَبَايَعْنَاهُ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ فِي مَنْشِطِنَا وَ مُكْرِهِنَا وَ عُسْرِنَا وَ يُسْرِنَا وَ أَثَرَةٍ عَلَيْنَا وَ أَنْ لاَتَنَازَعُوا الأَمْرَ أَهْلَهُ إِلاَّ أَنْ تَرَوا كُفْراً بَوَاحاً عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». (۲) «پیامبر صلى الله علیه و سلم ما را فراخواند، پس بـا او بیعت کردیم در شنیدن و فرمانبرداری از او در فراخی و ناراحتی و سختی و گشایش و گماردن بر ما و از ما عهد گرفت بر اینکه با زمامداران منازعه نکنید مگر اینکه کفر آشکاری را ببینید که دلیلی در مورد آن از نزد خداوند مـتعال

۱- همان مرجع ص ۲۷۰
۲- «البخاری» ج ۹ ص ۸۵

چهارم: حقّ عزل

۳۸ ـ حق مردم در برکناری رئیس حکومت:

همانطور که قبلاً گفتیم رئیس حکومت نسبت به مردم در جایگاه وکالت قرار دارد. در این صورت بدیهی است که هنگامی که از محدوده اختیارات وکالتش خارج شود و یا به سبب ناتوانی و کوتاهی وظایف وکالت را به درستی انجام ندهد، امّت می‌تواند او را عزل کند. زیرا کسی که از حق انتخاب برخوردار باشد حقّ عزل را هم داراست. مردم او را برگزیده‌اند و حق برکناریش را هم دارند. لازمهٔ بکارگیری این حق وجود دلایل مقبول شرعی است، از قبیل خارج شدن از حیطهٔ وظایف وکالت یا ناتوانی از ادای وظایف وکالت. فقها نیز به این نکته تصریح کرده‌اند از جمله اینکه: «امّت می‌تواند امام را در صورت وجود داشتن سببی که موجب خلع است از مقام خود برکنار کند، مثلاً اگر چیزی از او مشاهده شود که منجر به نابسامانی اوضاع و احوال مسلمانان و تضعیف امور دینی شود، همانطور که برای سامان دهی و اعتلای دین از حقّ انتصاب امام و برپایی حکومت برخوردار هستند».[1] فقیه مشهور ابن حزم اندلسی در مورد امام ـ رئیس حکومت ـ می‌گوید: «...هر گاه امام به وسیلهٔ قرآن و سنّت رسول صلی الله علیه و سلم ما را رهبری کند اطاعت از او واجب است. اما اگر در موردی در یکی از آن دو منحرف شد از آن جلوگیری می‌شود و حد و حق بر وی جاری

۱- «المواقف» ایجی و شرح آن که از کتاب «النظریات السیاسیة الاسلامیة» استاد ضیاءالدین ریس ص۲۷۰ نقل شده است.

خواهد کرد».

۳۷ ـ فرمانروایان مسلمان امّت را برای نظارت بر امورشان فرا می‌خوانند:

حق امّت در نظارت بر رئیس حکومت و سایر کارگزاران و والیانش به بهترین شکل در دوره صدر اسلام رعایت شده است. به علاوه رؤسای حکومت اسلامی، امّت را برای نظارت بر کارهایشان و به راه درست آوردنشان هنگام انحراف، فرا خوانده‌اند. سوابق جاویدان تاریخی این باب را برای ما حفظ کرده است. از جمله آنچه ابوبکر صدیق رضي الله عنه در خطبه‌اش فرمود: «اگر درست عمل کردم مرا یاری کنید و اگر دچار لغزش شدم مرا به راه راست آورید».[۱] همچنین در خطبهٔ عمر بن الخطاب رضي الله عنه آمده است که: «هر یک از شما در من کجی و انحراف مشاهده کرد مرا به راه صواب باز آورد. یکی از حاضرین گفت: قسم به الله اگر در تو کجی مشاهده کنیم با این شمشیر تو را به راه راست می‌آوریم. در این هنگام امام عمر بن الخطاب رضي الله عنه فرمود: «الحمدلله که در امّت محمد صلی الله علیه و سلم کسی را قرار داده است که با شمشیرش عمر را به راه راست می‌آورد».

۱ ـ «الطبقات الکبری» ابن سعد، ص ۱۸۳

کرده آمده است: «إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و سلم قَالَ: الدِّينُ النَّصِيحَةُ. قُلْنَا لِمَنْ؟ قَالَ لِلَّهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَامَّتِهِمْ». «دین خیرخواهی است، عرض کردیم برای چه کسی؟ فرمود: برای اللّٰه [در ادا کردن حقّ عبادتش و شرک نورزیدن به او] و کتابش[در عمل کردن به آن] و پیامبر او [در پیروی از سنّت و روش او] و پیشوایان مسلمانان [در امر به آنچه اللّٰه تعالی نازل کرده است] و عموم آنها [در اطاعت از فرامین اللّٰه]». اگر پند و اندرز مفید واقع نشد، امّت حقّ بکارگیری قدرت لازم در به صواب آوردن او را دارند که او را از ظلم و انحراف و مظاهر آن و سایر کجی‌ها باز دارند. از پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم روایت شده که فرمود: «وَ اللَّهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَتَأْخُذُنَّ عَلَىٰ يَدِ الظَّالِمِ وَ لَتَأطِرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ أَطْراً وَ لَتَقْصُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ قَصْراً، أَوْ لَيَضْرِبَنَّ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ثُمَّ لَيَلْعَنَنَّكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ».[۱] «قسم به خدا یا حتماً به کارهای پسندیده امر می‌کنید و از کارهای بد منع می‌نمایید و دست ظالم را مـی‌گیرید و او را بـه طـرف حـق مـی‌کشانید و او را بـر حـق اسـتوار می‌دارید[باز می‌آورید] یا خداوند بعضی از شما را نسبت به برخی دیگر دل زده می‌سازد سپس چون آنان، شما را به لعـنت خـود گـرفتار خـواهـد کـرد». در حدیثی دیگر می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَىٰ يَدَيْهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعُمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَىٰ بِعِقَابٍ مِنْهُ».[۲] «اگر مردم ظالم را ببینند و جلوی او را نگیرند عن قریب خداوند همه آنان را به عذاب خویش گـرفتار

۱- ابوداود آن را روایت کرده است. ر.ک. ریاض الصالحین، ص ۱۱۲

۲- ریاض الصالحین، ص ۱۱۳

خواهد کرد».

۳۷ ـ فرمانروایان مسلمان امّت را برای نظارت بر امورشان فرا می‌خوانند:

حق امّت در نظارت بر رئیس حکومت و سایر کارگزاران و والیانش به بهترین شکل در دوره صدر اسلام رعایت شده است. به علاوه رؤسای حکومت اسلامی، امّت را برای نظارت بر کارهایشان و به راه درست آوردنشان هنگام انحراف، فرا خوانده‌اند. سوابق جاویدان تاریخی این باب را برای ما حفظ کرده است. از جمله آنچه ابوبکرصدیق رضي الله عنه در خطبه‌اش فرمود: «اگر درست عمل کردم مرا یاری کنید و اگر دچار لغزش شدم مرا به راه راست آورید».[1] همچنین در خطبهٔ عمر بن الخطاب رضي الله عنه آمده است که: «هر یک از شما در من کجی و انحراف مشاهده کرد مرا به راه صواب باز آورد. یکی از حاضرین گفت: قسم به الله اگر در تو کجی مشاهده کنیم با این شمشیر تو را به راه راست می‌آوریم. در این هنگام امام عمر بن الخطاب رضي الله عنه فرمود: «الحمدلله که در امّت محمد صلی الله علیه و سلم کسی را قرار داده است که با شمشیرش عمر را به راه راست می‌آورد».

۱ـ «الطبقات الکبری» ابن سعد، ص ۱۸۳

چهارم: حقّ عزل

۳۸ ـ حق مردم در برکناری رئیس حکومت:

همانطور که قبلاً گفتیم رئیس حکومت نسبت به مردم در جایگاه وکالت قرار دارد. در این صورت بدیهی است که هنگامی که از محدوده اختیارات وکالتش خارج شود و یا به سبب ناتوانی و کوتاهی وظایف وکالت را به درستی انجام ندهد، امّت می‌تواند او را عزل کند. زیرا کسی که از حق انتخاب برخوردار باشد حقّ عزل را هم داراست. مردم او را برگزیده‌اند و حق برکناریش را هم دارند. لازمهٔ بکارگیری این حق وجود دلایل مقبول شرعی است، از قبیل خارج شدن از حیطهٔ وظایف وکالت یا ناتوانی از ادای وظایف وکالت. فقها نیز به این نکته تصریح کرده‌اند از جمله اینکه: «امّت می‌تواند امام را در صورت وجود داشتن سببی که موجب خلع است از مقام خود بر کنار کند، مثلاً اگر چیزی از او مشاهده شود که منجر به نابسامانی اوضاع و احوال مسلمانان و تضعیف امور دینی شود، همانطور که برای سامان دهی و اعتلای دین از حقّ انتصاب امام و برپایی حکومت برخوردار هستند».[1] فقیه مشهور ابن حزم اندلسی در مورد امام ـ رئیس حکومت ـ می‌گوید: «...هر گاه امام به وسیلهٔ قرآن و سنّت رسول صلی الله علیه و سلم ما را رهبری کند اطاعت از او واجب است. اما اگر در موردی در یکی از آن دو منحرف شد از آن جلوگیری می‌شود و حد و حق بر وی جاری

---

۱ ـ «المواقف» ایجی و شرح آن که از کتاب «النظریات السیاسیة الاسلامیة» استاد ضیاءالدین ریس ص ۲۷۰ نقل شده است.

می‌گردد و اگر جز با بر کناری از شر او ایمن نگردند، عزل شده و شخص دیگری به سرپرستی برگزیده می‌شود».[۱]

۳۹ـ شیوه‌های عزل:

امّت دارای حقّ برکناری رئیس حکومت است و می‌تواند آن را به وسیله نمایندگان خویش که عبارتند از اهل حل و عقد به اجرا درآورد زیرا آنان در این زمینه مورد اعتماد امّت هستند و دستور عزل او را صادر می‌کنند. ممکن است رئیس حکومت به این فرمان اعتنا نکند و به آن پاسخ ندهد. در چنین حالتی امّت می‌تواند برای برکناری او از قدرت استفاده کند. البته این در صورتی است که برای آن دلیل مقبول شرعی وجود داشته باشد مثلاً هرگاه از اصول اسلام و احکام آن خارج شود که در نظر اسلام کفر قلمداد گردد. در حدیث صحیحی که عبادة بن صامت روایت کرده است آمده: «دَعَانَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و سلم فَبَايَعْنَاهُ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ فِي مَنْشِطِنَا وَ مُكْرِهِنَا وَ عُسْرِنَا وَ يُسْرِنَا وَ أَثَرَةٍ عَلَيْنَا وَ أَنْ لاتَنَازَعُوا الأَمْرَ أَهْلَهُ إِلاَّ أَنْ تَرَوا كُفْراً بَوَاحاً عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ».[۲] «پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را فراخواند، پس با او بیعت کردیم در شنیدن و فرمانبرداری از او در فراخی و ناراحتی و سختی و گشایش و گماردن بر ما و از ما عهد گرفت بر اینکه با زمامداران منازعه نکنید مگر اینکه کفر آشکاری را ببینید که دلیلی در مورد آن از نزد خداوند متعال

۱ـ همان مرجع ص ۲۷۰

۲ـ «البخاری» ج ۹ ص ۸۵

داشته باشید».

لکن توسّل به قدرت مشروط به فراهم آمدن نیروی لازم و زیاد بودن احتمال پیروزی است، در غیر این صورت توسل به زور روا نیست. زیرا از جمله قواعد امر به معروف و نهی از منکر این است که اقدام برای برطرف کردن منکر مستلزم منکر بزرگتری نباشد. بی شک در فراهم نیامدن قدرت لازم برای برکناری رئیس حکومت از مقامش و نیز اعلان شورش مسلحانه بر ضد او ـ همانطور که فقها تعبیر می‌کنند ـ سر انجامی جز خونریزی و ویرانی شهرها و تضعیف حکومت نخواهد داشت که همه این کارها از جمله منکرات هستند و به وجود آوردن عوامل آن جایز نیست.

پنجم: حقّ انتخاب شدن:

۴۰ ـ حق فرد در کاندیدا شدن:

منظور از حقّ کاندیدا شدن این است که فرد خود را برای تصدی منصبی در حکومت یا مسؤولیتهای عمومی کاندیدا نماید. آیا در حکومت اسلامی این حق برای فرد وجود دارد؟ بر اساس یک قاعده کلی این حق را ندارد، چنانکه در حدیث صحیح از عبدالرحمن بن سَمُرَة آمده است که پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم به او فرمود: «یَا عَبْدَالرَّحْمٰنَ بْنَ سَمُرَةَ لاٰ تَسْأَلِ الإِمَارَةَ فَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا وَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيهَا».[1] «ای عبدالرحمن بن سمرة

---

۱ ـ «البخاری» ج ۹ ص ۱۱۴

امارت را درخواست مکن، زیرا اگر براساس درخواستت به تو واگذار شود، بدان موکول شوی ولی اگر بدون درخواست به تو واگذار شود بر آن یاری داده می‌شوی». بنابراین نامزد شدن متضمن طلب منصب و مسؤولیت است و روا نیست. اما اگر انسان غیر خود را کاندیدا نماید جایز است زیرا آن متضمن درخواست امارت نیست بلکه در برگیرنده دعوت امّت برای انتخاب نامزد شایسته است و این شیوه دعوت روا و پسندیده است.

۴۱ ـ حکم کاندیدا شدن در زمان حاضر:

هر چند براساس یک قاعده کلی جایز نیست که شخص خود را نامزد نماید، اما هرگاه ضرورت یا مصلحت شرعی وجود آن را اقتضا کند رواست. شکی نیست که در عصر ما کارها پیچیده و گسترده شده است، از جمله؛ اموری که در رابطه با شناسایی و انتخاب افراد صالح و باکفایت می‌باشد. از آنجایی که سرپرستی آن منصبهای حکومتی برای اداره امور مطابق شریعت اهمیت زیادی دارد، فردی که خود را به عنوان شخصی باکفایت کاندیدا می‌کند این کار او نوعی راهنمایی و دلالت به سوی خیر به شمار می‌آید و کمک به انتخاب اصلح و تحقق این مطلب مهم است، بنابراین جایز است. آنچه از یوسف علیه السلام در قرآن کریم آمده ما را با این نظر مأنوس تر می‌کند: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾.[1] «[یوسف] گفت مرا بر خزائن این سرزمین بگمار که من نگهبانی کاردانم». گمان نمی‌رود که یوسف علیه

۱- یوسف، ۵۵

السلام این منصب را به خاطر حبّ جاه طلب کرده باشد بلکه آن را درخواست کرد تا به عنوان وسیله‌ای در جهت تحقق اهدافِ مورد رضایت الله، بکار گیرد.

۴۲ ـ تبلیغات برای نامزدهای انتخاباتی:

اکنون که نامزد شدن به خاطر ضرورت در عصر حاضر جایز دانسته شده است برای کسی که خود را نامزد کرده است جایز نیست که به کارهایی اقدام کند که به عنوان تبلیغات انتخاباتی از آن نام برده می‌شود که در آن کاندیداها به مدح و توصیف خود و عیبجویی رقیبان می‌پردازند. کاندیدای انتخاباتی می‌تواند خودش را معرفی کرده، افکار و اصولی که در عمل از آنها پیروی می‌کند برای انتخاب کنندگان توضیح داده و بر آن چیزی اضافه نکند.

ششم: سرپرستی امور عمومی

۴۳ ـ سرپرستی امور عمومی یک تکلیف است نه یک حق:

به نظر ما سرپرستی امور عمومی در شریعت اسلامی از جمله حقوق فرد بر حکومت نیست بلکه در حکم یک تکلیف است از سوی حکومت بر فرد. همانطور که در این حدیث شریف که ابوموسیٰ اشعری رضي الله عنه آن را روایت کرده، آمده است؛ «دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و سلم أَنَا وَ رَجُلَانِ مِنْ بَنِي عَمِّي، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمِّرْنَا عَلَىٰ بَعْضِ مَا وَلَّاكَ اللَّهُ تَعَالىٰ. وَ قَالَ الآخَرُ مِثْلَ ذٰلِکَ. فَقَالَ:

إِنَّا وَ اللَّهِ لاٰ نُوَلِّي هٰذَا الْعَمَلَ أَحَداً سَأَلَهُ أَوْ أَحَداً حَرَصَ عَلَيهِ».[1] «من و دو تن از پسر عموهایم خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم‌رسیدیم. یکی از آن دو گفت یا رسول الله ما را بر بعضی از آنچه الله تعالیٰ تو را سرپرست قرار داده، مأمور گردان دیگری هم چنین گفت. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: قسم به الله تعالی ما این کار را به کسی نمی‌سپاریم که آن را بطلبد یا بر آن حرص ورزد». از این حدیث صحیح می‌توان دریافت که سرپرستی وظایف عمومی در زمره حقوق افراد بر حکومت نیست زیرا در آن صورت نباید درخواست سرپرستی و وظیفه سبب منع آن از طلب کننده گردد. زیرا صاحب حق از حقّ خود منع نمی‌گردد هر چند آن را در خواست نماید یا به آن فراخواند یا بر آن حریص و مشتاق باشد.

۴۴ ـ افراد چگونه وظایف حکومتی را بر عهده می‌گیرند:

در صورتی که از نظر شریعت درخواست بر عهده گرفتن امور ناروا و ناپسند باشد، واگذاری وظایف حکومتی به افراد چگونه ممکن است؟ اینجاست که وظیفه رئیس حکومت و سایر والیانش ظاهر می‌شود و بر آنهاست که در امور حکومتی اصلح را به کار گمارند و جایز نیست به دلایلی از قبیل خویشاوندی، دوستی، گرایشهای جناحی یا هر موردی از این دست که ارتباطی به صلاحیت فرد در آنچه لازمه سرپرستی امور است ندارند از اصلح به غیر او عدول نمایند. پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «**مَنْ وُلِّيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئاً**

۱- «تیسیر الوصول» ج۱ ص ۱۸

فَوَلَّىٰ رَجُلاً وَ هُوَ يَجِدُ مَنْ هُوَ أَصْلَحُ لِلْمُسْلِمِينَ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ».[۱] «هرکس بخشی از امور مسلمین به او واگذار شود، و شخصی را بر آن بگمارد در حالی که می‌توانست شایسته‌تر از او را برای مسلمانان پیدا کند به الله و رسول او خیانت کرده است». هر گاه رئیس حکومت یا سایر مسؤولان شخصی را که برای وظیفه معینی لیاقت داشته باشد پیدا نکنند باید در چنین حالتی کسی را برگزینند که شایسته‌تر است و به عبارتی لایق‌ترین افراد موجود را بر هر یک از وظایف حکومتی بگمارند. خصوصاً مهم این است که نهایت سعی خویش را برای انجام این امر مهم بکار گیرند که این در حد توان است آن گونه که الله تعالیٰ می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾.[۲] «تا آنجا که بتوانید از خدا پروا کنید».

۴۵ ـ میزان صلاحیت برای اداره امور عمومی:

از آنجایی که رئیس حکومت و حکمرانان ملزم به انتخاب صالح‌ترین فرد موجود برای واگذاری وظیفه‌ای که به او محول می‌کنند هستند و در این کار آزادی عمل دارند، باید بدانند میزان تعیین صلاحیت افراد عبارتست از: قدرت و امانتداری. الله تعالیٰ در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الأَمِينُ﴾.[۳] «او بهترین کسی است که می‌توانی به کاربگیری، هم تواناست و هم درستکار». القوة

۱- «السياسة الشرعية» ابن تيميه ص ۴

۲- التغابن، ۱۶

۳- القصص، ۲۶

همان داشتن قدرت و لیاقت برای اجرای امور مربوط به وظیفه حکومتی است که بسته به نوع آن متفاوت است.

امانتداری به اداره امور بر حسب احکام شریعت اسلامی مربوط است و عبارتست از بیم الله تعالیٰ و نظارت او، نه ترس از مردم و کسب رضایت ایشان.

٤٦ ـ سرپرستی امور عمومی در عصر حاضر:

اگر در خواست وظیفه حکومتی از دیدگاه شریعت ناپسند باشد و از سویی اولی الامر در انتخاب افراد لایق برای وظایف عمومی آزادی عمل داشته باشد، در زمان حاضر چگونه می‌توان این قواعد را اجرا نمود؟

در جواب این سؤال باید گفت وظایف مهم حکومتی مانند؛ وزارت، فرماندهی لشکر، ریاست سازمانهای اداری ایجاب می‌کند که رئیس حکومت افراد لایقی را بر آنها بگمارد و در این صورت قواعد قدیمی شرعی و میزان صلاحیت را به اجرا درآورد. در خصوص وظایف دیگر تصور نمی‌رود که مسؤولین از طریقه انتخاب مستقیم از عهده گزینش افراد شایسته برآیند بلکه آنچه امکان‌پذیر می‌باشد این است که ضوابطی برای آن در نظر گرفته شود که شرایط پذیرش وظیفه حکومتی و حداقل کفایت در آن قید شود و به متقاضیان اجازه داده شود تقاضای خویش را مطرح کنند و مسؤولین موظفند در مورد تقاضای آنان و هر آنچه که با آن در مورد کفایت و امانت‌داری خویش احتجاج

می‌کنند، با دید باز و به دور از تنگ نظری و بدون تأثیر پذیری از واسطه گری یا خویشاوندی یا گرایشات حزبی به تحقیق بپردازند و هر شخصی را که لایق بود و از شرایط کامل‌تری برخوردار بود به کار گمارند هر چند از مخالفان آنها باشد. و اگر آن شرایط را دارا نبود تقاضایش را نپذیرند اگر چه از دوستانشان باشد.

قدرتی که در اختیار رئیس حکومت و سایر کارگزاران او قرار دارد در واقع نوعی امانت است و بر آنهاست با بکارگیری این امانت در جهت رضایت اللّه تعالیٰ از عهده آن بر آیند. رضایت اللّه تعالیٰ هنگامی حاصل می‌شود که طبق معیارهای شریعت فرد اصلح برای تصدی مسؤولیت‌های عمومی حکومتی برگزیده شود نه اینکه مسؤولیت‌ها را به نزدیکان خود واگذار کنند و اشخاص باکفایت و اصلح طرد شوند که این خیانت در امانت و تضییع آن است. پیامبر صلی اللّه علیه و سلم می‌فرماید: «**إِذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ. قِيلَ وَكَيفَ إِضَاعَتُهَا؟ قَالَ إِذَا وُسِدَ الأَمْرُ إِلىٰ غَيرِ أَهْلِهِ**».[۱] «**هر گاه امانت ضایع شد منتظر قیامت باشید. سؤال شد: ضایع شدن آن چگونه است؟ فرمود: هر گاه اداره امور به غیر اهل آن محول شد**».

۱- «تیسیر الوصول» ج۱ ص ۳۲

مبحث دوم
حقوق عمومی افراد

۴۷ ـ تعریف حقوق عمومی:

حقوق عمومی، به حقوقی گفته می‌شود که برای انسان به اعتبار اینکه فردی از جامعه می‌باشد، لازم است و نمی‌تواند از آن بی نیاز باشد و برای حراست از جان و مال و آزادی او وضع شده است.[۱]

حقوقدانان این حقوق را به دو بخش عمده تقسیم می‌کنند: (اوّل) مساوات (دوم) آزادی. مساوات به انواع مختلفی تقسیم می‌شود از جمله مساوات در برابر قانون و مساوات در برابر قضاوت و همین طور آزادی نیز به انواعی تقسیم‌بندی می‌شود از جمله: آزادی فردی، حقّ تملّک، حرمت مسکن، آزادی عقیده و عبادت، آزادی رأی و تعلیم و....[۲]

۴۸ ـ شیوه بحث:

در بررسی حقوق عمومی در شریعت اسلامی از تقسیم‌بندی حقوقدانان تبعیت می‌کنیم تا میزان بهره‌مندی افراد را از این حقوق در زیر سایه اسلام ببینیم. بر این اساس این مبحث را به دو مطلب تقسیم می‌کنیم:

۱- «اصول القانون» سنهوری ص ۲۶۸.

۲- «الدمقراطیه الاسلامیه» دکتر عثمان خلیل ص ۲۳. توضیح اینکه ما با مؤلف در مورد این نامگذاری موافق نیستیم، زیرا اسلام یک مکتب مستقل است که دارای افکار، فلسفه و احکام مخصوص به خود می‌باشد. (مؤلف)

۱ـ مساوات:

۲ـ آزادی‌ها:

مطلب اوّل
مساوات

۴۹ ـ جایگاه مساوات در شریعت اسلامی:

مساوات در شریعت اسلامی اصل مهمی است و اسلام تمامی افراد بشر را در این اصل مساوی می‌داند و برتری آنان را بر همدیگر براساس عمل صالح و نیکی و احسانی که انجام می‌دهند تعیین می‌کند. اللّٰه تعالیٰ در قرآن می‌فرماید: ﴿ يَآ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوآ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾.[1] «هان ای مردم همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی در آورده‌ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید. بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست». بنابراین آدمیان از یک اصل واحد به وجود آمده‌اند و به ملل و قبایل در نیامده‌اند جز برای شناختِ یکدیگر و تعاون و همکاری در سایه این شناخت. نه اینکه به نسبهای خود افتخار نمایند و در اثر این فخر فروشی به ظلم و سرکشی مبادرت ورزند و به مطالبه امتیاز بر اساس نژاد و اصالت و قبیله بپردازند. به این دلیل اسلام خواسته که عصبیّت جاهلی و مباهات به نَسَب و رنگ را ریشه کن نماید و معیار و میزان برتری میان انسانها را بر

۱- حجرات، ۱۳

اساس آنچه از صفات جمیل کسب می‌کنند و آنچه از اعمال صالح بجا می‌آورند و نیز آنچه از مفاهیم تقوا در جان و روح خود دارند، استوار کرده است.

اصل مساوات در شریعت ریشه‌های عمیقی دارد و مظاهر آن را در بسیاری از احکام شریعت و اصول آن می‌توان یافت که از آن میان دو مورد یعنی مساوات در برابر قانون و مساوات در برابر قضاوت را شرح می‌دهیم.

۵۰ ـ مساوات در برابر قانون:

مساوات در برابر قانون یکی از مظاهر اصل مساوات است و این همان چیزی است که عدالت اسلامی به آن امر می‌کند. بنابراین قانون بر همگان اجرا می‌گردد بدون اینکه به سبب ملیت، رنگ، مقام، ثروت، خویشاوندی، دوستی و حتی عقیده[۱] و موارد دیگری که سبب اختلاف بین مردم می‌شود، امتیازی در نظر گرفته شود. در حدیث صحیح آمده است: «**إِنَّمَا أَهْلَکَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ إِنَّهُمْ کَانُوا إِذَا سَرَقَ فِیهِمْ الشَّرِیفُ تَرَکُوهُ، وَ إِذَا سَرَقَ فِیهِمْ الضَّعِیفُ أَقَامُوا عَلَیهِ الْحَدَّ. وَ أَیْمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ یَدَهَا**».[۲] «همانا اقوام پیش از شما به این سبب هلاک شدند که هرگاه اشراف در میانشان دزدی می‌کردند

۱- اصل این است که قانون اسلامی در مورد مسلمان و غیر مسلمان جاری می‌شود مگر مواردی که عقیده و مسائل مربوطه آن را مستثنی گرداند. برای بررسی بیشتر به «احکام الذمیین و المستأمنین فی دارالاسلام» از مؤلف مراجعه شود.

۲- «تیسیر الوصول» ج ۲ ص ۱۴

آنان را رها می‌کردند و اگر ضعفایشان دزدی می‌کردند حد را بر آنان جاری می‌ساختند. به الله قسم که اگر فاطمه دختر محمد سرقت می‌کرد دستش را قطع می‌کردم».

۵۱ ـ اهمیت مساوات در برابر قانون:

اجرای این مساوات سبب رضایت و اطمینان خاطر هموطنان در دستیابی به حقوقشان می‌شود و باعث ایجاد احساس ضرورت بقا و پایداری حکومتشان می‌گردد و در این صورت است که برای حفظ و دوام آن به پاسداری و دفاع می‌پردازند. ولی هرگاه این مساوات نادیده گرفته شود و قانون تنها بر ضعفا جاری شود نه بر اقویا و بر گمنامان جاری شود نه بر مشاهیر در آن صورت مردم احساس ناامیدی می‌کنند و علاقه آنان نسبت به حکومت سست می‌گردد و در نتیجه بود و نبود آن بر ایشان یکسان خواهد بود و ظلم و ستم جامعه را فرا می‌گیرد زیرا حق از آنِ قدرتمندان است نه صاحبان آن و حرف آخر را قدرت می‌زند نه قانون. بنابراین هرگاه حکومت دچار چنین وضعیتی گردد پایدار نمی‌ماند از آن جهت است که می‌گویند: «**تبقی الدولة العادلة و ان کانت کافرة و تنفی الدولة الظالمة و لوکانت مسلمة**». «**حکومت عدل پابرجا خواهد ماند هر چند حکومت کفر باشد و حکومت ظلم نابود خواهد شد اگر چه حکومت مسلمان باشد**».

۵۲ـ از نمونه‌های مساوات:

از نمونه‌های اجرای اصل مساوات در برابر قانون می‌توان این مورد را بیان کرد که پسر عمرو بن عاص، فرماندار مصر در زمان خلافت عمر بن الخطاب رضي الله عنه، بر صورتِ یکی از قبطیان مصر که در مسابقه اسب دوانی از او پیشی گرفته بود، سیلی زد. او نیز به محضر خلیفه وقت یعنی عمر رضي الله عنه شکایت کرد. خلیفه نیز پیکی به سوی عمروعاص و پسرش روانه کرد هنگامی که به حضورش رسیدند آن شاکی را به حضور طلبیده و فرمود: آیا این همان کسی است که تو را زده؟ گفت: آری. فرمود: او را بزن. مرد شروع به زدن کرد تا زمانی که آرامش یافت. عمر رضي الله عنه به او فرمود: «زِدْ إِبْنَ الأَكْرَمِيْن» «این پسر اشراف‌زاده را بیشتر بزن». آنگاه روی به عمروعاص کرد و فرمود: «**منذکم یا عمرو تعبدتم الناس و قد ولدتهم امهاتهم احراراً**».[1] «ای عمرو از کی مردم را به بندگی خویش گرفته‌اید در حالی که مادرانشان آنها را آزاد به دنیا آورده‌اند».

۵۳ـ مساوات در برابر قضاوت:

کلیه هموطنان در حکومت اسلامی در برابر داوری دادگاه مساوی هستند. از آن رو که همگی سرپرستی آن را پذیرفته‌اند و در پیامدهای اجرایی در اقامه دعاوی و اصول مرافعه و قواعد اثبات و تطبیق

۱- «التشریع الاسلامي، خواصه و مراحله» نوشتهٔ استاد محمد ابی زهره. مقاله‌ای از وی در مجله «المسلمون» شمار ۲۱ مجلد ۲۵ ص ۳۸.

نصوص و اجرای احکام و وجوب اجرای عدالت در میان طرفهای منازعه هیچ تفاوتی میان یک فرد با دیگری وجود ندارد. حتی دشمنان در سایه عدالت در قضاوت و مساوات در برابر آن به پیروزی می‌رسند. اللّٰه تعالیٰ در این باره می‌فرماید: ﴿يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّه شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ وَ لاَيَجْرِمَنَّكُمْ شَنَئَانُ قَومٍ عَلَىٰٓ أَلاَّ تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ﴾.[1] «ای مؤمنان در راه [رضای] خدا به داد برخیزید و به عدل شهادت دهید و دشمنی‌تان با بعضی از مردم شما را بر آن ندارد که بیداد کنید؛ دادگری کنید که به تقویٰ نزدیک‌تر است». همچنین می‌فرماید: ﴿إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾.[2] «و چون بین مردم داوری می‌کنید دادگرانه داوری کنید».

مساوات در برابر قضاوت تا آنجاست که در هنگام قضاوت میان افراد و در نگاه کردن به آنان باید برابری رعایت گردد. در نامه‌ای که عمر بن الخطاب رضـي اللّٰه عنه به ابوموسی اشعری رضـي اللّٰه عنه می‌نویسد، آمده است: «آسِ النـاسَ فـی مَـجلِسِکَ و فـی وَجْـهِکَ و قَضائِکَ حتی لا یـطمعَ شـریفٌ فـی حَـیفِکَ و لا یَـیْأَسَ ضـعیفٌ مـن عَدلِکَ».[3] «در بین مردم، در مجلست و در نگاه کردنت و در داوریت بطور برابر عمل کن تا توانگران در ستم تو به طمع نیفتند و ضعفا از عدل تو ناامید نگردند». و این حد بالایی از مساوات است که قوانین امروزی هنوز به آن نرسیده‌اند.

۱- المائده ۸

۲- النساء، ۵۸

۳- «اعلام الموقعین» ج ۱ ص ۷۲

مطلب دوم
آزادی‌های اشخاص
اوّل: آزادی‌های فردی

۵۴ ـ تعریف آن:

آزادی فردی نزد حقوقدانان این گونه تفسیر می‌شود که فرد آزادی رفت و آمد داشته باشد، از هر نوع تجاوزی مصون باشد و کسی اجازه دستگیری، مجازات یا زندانی کردن او را جز به مقتضای قانون نداشته باشد. همچنین برخوردار از آزادی خارج شدن از قلمرو حکومت و بازگشتن به آن باشد.[1]

۵۵ ـ آزادی فردی در متن شریعت است:

آزادی فردی به این معنی که حقوقدانان ارائه می‌کنند و حتی وسیع‌تر از آن در حکومت اسلامی برای فرد در نظر گرفته شده است و تجاوز به آن ظلم محسوب می‌گردد که اسلام ستمگری را بطور مطلق منع کرده است. با دقت در اجرای مجازاتها و قوانین باز دارنده اسلامی در باره متجاوزین به زندگی مردم و جسم و نوامیس آنان، حمایت حکومت اسلامی از فرد در برابر تجاوز به زندگی و جسم و ناموس و شرفش روشن‌تر می‌گردد.[2] این کیفرهایی که برای متجاوزین در نظر گرفته شده است با شک و گمان بر انسان جاری نمی‌شود. زیرا اصل بر

۱- «القانون الدولي الخاص المصري»، دکتر عزالدین عبدالله ج ۱ ص ۲۸۷

۲- برای بررسی بیشتر این عقوبات و حکمت تشریع آن به کتاب «المدخل لدارسة الشریعة الاسلامیة» ص ۴۸ و بعد از آن رجوع شود.

برائت ذمه است، بنابراین مجازاتش جایز نیست مگر اینکه جرمش به اثبات برسد، که آنهم در اندازه‌ای که قانون اسلامی به آن اشاره کرده می‌باشد. و نیز مجازات از فرد مجرم به کسی که مرتکب آن نشده سرایت داده نمی‌شود. الله تعالیٰ می‌فرماید: ﴿وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾.[1] «و هیچ بر دارنده‌ای بار گناه دیگری را بر ندارد».

قرآن کریم آزادی فرد را در رفتن از جایی به جای دیگر مباح کرده و به قصد پند و اندرز گرفتن و بدست آوردن مال، مردم را به آن فرا می‌خواند. الله تعالیٰ می‌فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ....﴾.[2] «آیا در زمین سیر و سفر نمی‌کنند که بنگرند سر انجام پیشینیان آنان چه بوده است». همچنین می‌فرماید: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِن رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ﴾.[3] «پس در گوشه و کنار آن رهسپار شوید و از روزی او بخورید و رستاخیز به امر [و در پیشگاه]اوست». هر چیزی راکه الله تعالی مباح کرده باشد حکومت اسلامی نیز مباح می‌داند بنابراین سیر و سفر در آن برای فرد آزاد است مگر اینکه ضرورتی پیدا شود که ایجاب کند این حق از افرادی سلب شود. همانطور که خلیفه اسلام عمر بن الخطاب رضي الله عنه از خارج شدن عده‌ای از بزرگان صحابه از مدینه جلوگیری کرد تا بتواند از آراء و مشورت آنان بهره‌مند گردد.

۱- الاسراء، ۱۵

۲- یوسف، ۱۰۹

۳- الملک، ۱۵

۵۶ - حمایت حکومت از کرامت و عزت فرد:

حمایت حکومت از فرد محدود به حراست از زندگی، جسم و ناموس وی در برابر تجاوزات نیست بلکه دامنه آن تا پاسداری از کرامت و عزت انسان، از اهانت و خواری نیز گسترش می‌یابد. بنابراین حکومت، فرد را خوار نمی‌کند و اجازه خوار کردن او را هم به کسی نخواهد داد. زیرا شخص مسلمان باید عزیز و محترم باشد. اللّه تعالیٰ می‌فرماید: ﴿وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.(۱) «عزت خاص خداوند و پیامبر او و مؤمنان است». هیچ خیری در خوار کردن فرد وجود ندارد، کسی جز آزادهٔ آبرومندِ بزرگوار، شایستگی بردوش گرفتن رسالت اسلامی را ندارد. بنابراین حکومت اسلامی معانی عزت را همانگونه که اللّه تعالی می‌خواهد در وجود مسلمان پرورش می‌دهد و از هر چیز که آنرا مخدوش نماید یا با آن در تضاد باشد جلوگیری می‌کند. امام عمر بن خطاب رضي اللّه عنه به فرمانداران خود چنین می‌گوید: «لا تَضرِبُوا المسلمينَ فَتُذِلُّوهُم» «مسلمانان را نزنید که باعث خواری آنها شوید». و به آنان دستور می‌داد که در موسم حج حاضر شوند. هنگامی که جمع می‌شدند در میان مردم سخنرانی می‌کرد و به آنان می‌فرمود: «ايها الناسُ اني لمْ ابعثْ عُمَّالي عليكم لِيُصيبُوا مِن ابشارِكُم و لا مِن اموالِكُم إنَّما بُعِثتُم لِيَحْجِزُوا بينكم و لِيَقْسِمُوا فَيْئَكُم بَينكُم، فَمَنْ فَعَلَ بِهِ غيرَ ذلکَ فَلْيَقُم».(۲) «ای مردم هرگز کارگزاران خود را به سوی شما

۱- المنافقون، ۸

۲- «طبقات ابن سعد» ج ۳ ص ۲۹۳

روانه نکرده‌ام که پوست شما را بر کنند و اموالتان را تصاحب نمایند بلکه آنها را به سویتان گسیل داشته‌ام تا در میان شما داوری کنند و غنائم را میان شما تقسیم کنند. هر کس جز این عمل کرد در برابرش بایستید».

اگر حکومت نیز از وظایف خود در مراعات کرامت و عزت فرد کوتاهی کند، روشن است که شخص مسلمان از هر نوع به بندگی کشیده شدن و زبونی سر خواهد تافت. زیرا عقیدهٔ وی، او را از هر پستی و زبونی باز می‌دارد و این اعتقاد است که وی را به اللّٰه تعالی پیوند داده است. و هیچ کس را آن چنان بزرگ نمی‌بیند که از او هراس داشته باشد و در برابرش سر فرود بیاورد. و جز پروردگار کسی را لایق پرستش نمی‌داند. ما سوای اللّٰه همه بنده هستند و نیازمند مشیت الهی می‌باشند و استحقاق و لیاقت آن را ندارند که کسی خود را برای آنها خوار نماید و از آنان بترسد. زیرا مسلمان امر خویش را تسلیم اللّٰه کرده است و پرستش را برای او خالص گردانیده است و روا نیست برای غیر او کُرنش و بندگی نماید. و آنچه برای حکومت اسلامی فرض می‌شود این است که فرد بتواند مطابق عقیده اسلامی به زندگی خود ادامه دهد، و عقیده اسلامی مقتضی آن است که مسلمان آبرومند باشد نه زبون و حکومت باید برای حفظ عزت و کرامت فرد تلاش نماید.

۵۷ ـ آزادی‌های فردی برای غیر مسلمان:

برای غیر مسلمان نیز آزادی‌های فردی در نظر گرفته شده است. فقها نیز در این باره قاعده‌ای را بیان کرده‌اند: «لهُم ما لَنَا و علیهِم مَا

عَلَینا». «آنچه برای ماست برای آنان نیز هست و بر آنان است هر چه راکه بر ماست». و همانگونه که امام علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه می‌فرماید آنها: «انما بذلوا الجزية لتكون اموالهم كأموالنا و دماؤهم كدمائنا».[۱] «آنان جزیه دادند تا اموالشان مانند اموال ما و خونهایشان مانند خونهای ما باشد». در حقیقت غیر مسلمان در سایه مراعات شریعت و حمایت حکومت از عدالت عظیمی برخوردار است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است: «مَنْ اٰذیٰ ذِمّیّاً فَأَنَا خَصْمُهُ، وَ مَنْ كُنْتُ خَصْمَهُ خَصَمْتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ».[۲] «هر کسی فردی ذمی را اذیت کند من دشمن او هستم و هر کس که من دشمن وی باشم در قیامت هم با او دشمن خواهم بود». در پرتو سفارش پیامبر در مورد غیر مسلمان، اقوال صریحی از فقها در مورد واجب بودن حمایت از آنان و حرمت آزارشان، وارد شده است. یکی از فقها به نام قرّافی می‌گوید: «هر کس بر ایشان ـ اهل ذمّه ـ تعدی نماید هر چند به وسیله بیان کلمه‌ای ناپسند یا غیبت در مورد شرف یکی از آنان یا هر نوع آزار یا مشارکت و یاری در آزار آنان باشد، دَیْنِ الله و رسول او صلی الله علیه و سلم و اسلام را ضایع کرده است». ابن حزم در کتاب «مراتب الاجماع» خویش می‌فرماید: «اگر کسی اهل ذمه باشد و اهل حرب به قصد او وارد سرزمین ما شوند واجب است با اسلحه و حتی استخوان پاچه حیوانات برای جنگ با آنان بیرون شویم و بخاطر دفاع از وی خود را فدا کنیم. برای دفاع از

۱- «الطاسانی» ج ۷ ص ۱۱۱، «المغنی» ج ۸ ص ۴۴۵
۲- «الجامع الصغیر» سیوطی ج ۲ ص ۴۷۳

آنچه در ذمّه اللّٰه تعالیٰ و رسول اوست و در غیر این صورت تسلیم نمودن آنان به دشمن بی اعتنایی به عهد و پیمان در ذمّه است».[۱]

دوم: آزادی عقیده و عبادت

۵۸ ـ لا اکراه فی الدّین [هیچ اجباری در پذیرش دین نیست]:

اسلام انسان را مجبور به تغییر عقیده خویش و گردن نهادن به اسلام نمی‌کند. هر چند انسان را به سوی آن دعوت می‌کند. اما این فراخوانی به معنی اجبار برای پذیرش آن نیست، بلکه دعوت به اسلام یک چیز است و اجبار بر آن چیزی دیگر، مورد اوّل جایز است اما مسأله دوم ممنوع و نارواست. اللّٰه تعالیٰ در مورد فراخوانی به سوی اسلام چنین می‌فرماید: ﴿أُدْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.[۲] «به راه پروردگارت با حکمت و پند [های] پسندیده فراخوان و با آنان به شیوه‌ای که بهتر است مجادله [و مقابله] کن». در مورد اجبار، چنین می‌فرماید: ﴿لاٰ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾[۳]. «در کار دین اکراه روا نیست، چرا که راه از بیراهه به روشنی آشکار شده است». از جمله قواعدی که در شریعت اسلامی مقرر شده این است که «نترکُهُم و ما يَدِينُون». «آنها و آنچه را پرستش می‌کنند رها می‌کنیم». بنابراین حکومت اسلامی متعرض غیر مسلمان در عقاید و عباداتش نمی‌گردد. در نامه پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم به مردم

۱- «الفروق»، قرافی ج ۳ ص ۱۳.

۲- النحل، ۱۲۵

۳- البقره، ۲۵۶

نجران آمده است: «و لنجرانَ و حاشيَّتِهَا جوارُ اللّٰهِ و ذمّةُ محمّدٍ النَّبيِّ صلى اللّٰه عليه و سلم رسولِ اللّٰهِ على اموالِهِم و مِلَّتِهِم و بَيعِهِم وَ كُلٌّ مَا تَحتَ أَيْدِيهِم».[1] «اهل نجران و اطراف آن در مورد اموال و دین و خرید و فروش و هر آنچه در اختیار دارند در پناه اللّٰه و ذمّه محمّد پیامبر و رسول اللّٰه قرار دارند». هنوز هم کلیساها و کنیسه‌هایی در بلاد اسلامی وجود دارند که در دورانهای مختلف حکومت اسلامی نه از طرف مسلمانان و نه از سوی حکومت آسیبی به آنها نرسیده است بلکه حکومت از آنها حمایت کرده و امکان انجام عبادات در آنها را برای پیروانش فراهم نموده است.

۵۹ـ آزادی عقیده در حدّ بالا:

آزادی عقیده در فقه اسلامی در حدی است که تصور نمی‌رود هیچ قانون و برنامه دیگری به آن سطح رسیده باشد. امام شافعی در مورد اسلام آوردن یکی از زوجین غیر مسلمان، اسلام را بر زوج دیگر عرضه نمی‌کند بر خلاف حنفیه که برای اتمام حُجت معتقد به عرضه آن هستند. بنابر قول امام شافعی: «انَّ في هذا العرض تعرضاً لهم و قد ضمنا بعقد الذمة الا نتعرض لهم».[2] «در این ارائه کردن ما به آنها متعرض می‌شویم، در حالی که با بستن پیمان ذمه ملزم شده‌ایم که به آنها تعرض نکنیم». به نظر امام شافعی صرف عرضه اسلام بر زوجی که مسلمان

۱- «الخراج» لأبي يوسف ص ۹۱.

۲- «شرح الكنز»، زيلعي ج ۱ ص ۱۷۴

نشده است نوعی از تهاجم به او و اجبار به پذیرش اسلام تلقی می‌شود و جایز نیست. مشاهده می‌کنیم کـه آزادی عـقیده در فـقه اسـلامی در جایگاه رفیعی قرار دارد.

٦٠ ـ مجازات مرتد ارتباطی به آزادی عقیده ندارد:

آنچه گفتیم نباید با مسأله مجازات مرتد یا مسلمان خارج شـده از اسلام خِلط گردد زیرا این خود یک مسأله است و آنچه دربـاره آزادی عقیده گفتیم مسأله دیگر. مسلمان به دلیل اینکه اسلام را پذیرفته است، باید به احکام و عقاید آن پای‌بند باشد و هر گاه مرتد شود پیمان و التزام خویش را نادیده گرفته و به حکومت خیانت نموده و بر آن جسور شده است. بنابراین مستحق کیفر است. همانطور که در حقوق مشهور است، هرگاه کسی آنچه راکه باید بدان پای‌بند باشد تباه گـردانـد مسـتوجب مجازات است.

سوم: حرمت مسکن

۶۱ـ در حکومت اسلامی، فرد از حرمت محل سکونت برخوردار است و هیچ کس جز با اجازه و رضایت او به محل سکونت وی وارد نمی‌شود. زیرا مسکن اشخاص محل استقرار خانواده و جایگاه اسرار وی می‌باشد و هرگونه دست درازی به آن تجاوز به خود شخص است که جایز نیست. در قرآن کریم نص صریح در باره منع ورود بـه خـانه افراد بدون اذن آنها وجود دارد: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتاً

غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَىٰٓ أَهْلِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَآ أَحَداً فَلاَ تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ، وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾.[۱]

«ای مؤمنان به خانه‌هایی جز خانه‌های خودتان وارد نشوید، مگر آنکه آشنایی دهید و اجازه گیرید و بر اهل آنها سلام کنید. این به خیر شماست، باشد که پند پذیرید * و اگر کسی را در آنها نیافتید، وارد نشوید، تا آنکه به شما اجازه داده شود؛ و اگر به شما گفته شد برگردید، برگردید که برای شما پاکیزه‌تر است، و خداوند به آنچه می‌کنید داناست».

چهارم: آزادی کار

۶۲ ـ محدوده آزادی کار برای فرد:

کار کردن در شریعت تا زمانی که مشروع باشد محترم است. پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «مَا أَكَلَ إِبْنُ ءَادَمَ طَعَاماً خَيراً مِنْ عَمَلِ يَدِهِ وَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ كَانَ يَأكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». «انسان هیچ غذایی را نمی‌خورد که بهتر از غذایی باشد که با زحمت دست خویش فراهم کرده است. همانا داود، پیامبرِ اللّه تعالیٰ، از دسترنج خود نان می‌خورد». بنابراین فرد می‌تواند در حکومت اسلامی کارهایی از قبیل بازرگانی، صنعت و کشاورزی انجام دهد. به شرط آنکه از آنچه شریعت حرام کرده دوری جوید مانند معاملات ربا، و در کارهایی که مباح شمرده شده، ارزشهای اخلاقی را رعایت کند و با این کارها به غیر خود زیان و ضرری نرساند

۱- نور، ۲۷ و ۲۸

که دولت اسلامی از آن ممانعت به عمل آورد. هر گاه فرد اقدام به کار مشروع نماید ثمره آن حقّ خالص اوست زیرا از تلاش و زحمت خودش حاصل شده است. اللّٰه تعالیٰ می‌فرماید: ﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِلإِنْسَانِ إِلاَّ مَا سَعَىٰ﴾[1]. «و اینکه برای انسان هیچ چیز نیست مگر آنچه کوشیده است».

٦۳ ـ حکومت باید از بازرگانی کارگزاران خود جلوگیری کند:

«روا نیست که حکومت فردی را از انجام کار مباح باز دارد مگر با دلیل شرعی. از آن جمله است جلوگیری از بازرگانی و جمع آوری ثروت کارگزاران تا به وسیله قدرت و نفوذشان زیاده روی نکنند. به همین دلیل امام عمر بن الخطاب رضي اللّٰه عنه والیانش را در مورد اموالی که نزدشان بود محاسبه می‌کرد و هر گاه یکی از آنان می‌گفت من تجارت کردم و منفعت برده‌ام عمر به او می‌فرمود: همانا ما تو را برای تجارت نفرستاده بودیم».[2]

٦۴ ـ اعتصاب از کار:

زمانی که فرد از حقّ انجام کاری که دوست دارد برخوردار باشد، این حق را نیز دارد که هر وقت خواست آن را رها کند ولی این حق مشروط به آن است که به مصالح عمومی زیان نرساند. از این رو فقها

۱- النجم، ۳۹

۲- «ملامح الشرع الاسلامي» استاد مصطفى الزرقا، مجله «المسلمون» شماره ۷ ص ۴۸

می‌گویند: «جایز است که اولی الامر پیشه‌وران و صنعتگرانی را که از انجام کار خودداری می‌کنند و مردم نیازمند صنعت و حرفه آنان هستند، ملزم به انجام کار نمایند و به نرخ روز به آنان مزد بپردازند».[1]
بنابراین در حکومت اسلامی هیچ دلیل قابل قبولی برای اعتصاب عمومی از کار به وسیله کارگران وجود ندارد. زیرا این اعتصاب موجب تعطیل شدن تولیدات و آسیب رساندن به مصلحت عمومی می‌شود. اگر گفته شود که آن وسیله‌ای برای وادار نمودن کارفرمایان در رعایت انصاف با کارگران در جهت متعادل شدن دستمزدها می‌باشد، این خیرخواهی جایگاهی در حکومت اسلامی ندارد. زیرا حکومت مأمور است تا عدالت را اجرا کند و یکی از اهداف عدالت این است که کارگرانی که در تشکیلات حکومتی کار می‌کنند مزد عادلانه دریافت کنند. اگر هم پیش هموطنان خود مشغول به‌کار هستند واجب است که به آنان دستمزد عادلانه پرداخت شود و اگر از پرداخت آن سرپیچی شود حکومت اسلامی برای اجرای عدالت دخالت می‌کند و اینجاست که نه کارگر ضرر می‌بیند و نه کارفرما در نتیجه امور اجتماع از رکود و آشفتگی رها می‌شود و استوار می‌گردد.

پنجم: آزادی تملک

٦٥ - اعتراف شریعت به حقّ مالکیّت:

شریعت اسلام به آزادی تملّک برای فرد و حق او در مالکیت اذعان

۱- «الطرق الحکمیة»، ابن قیم ص ۱۴.

دارد، و این حق را مورد احترام قرار می‌دهد و به محترم دانستن آن دستور می‌دهد و تجاوز به آن را از گناهان کبیره به حساب می‌آورد و برای جلوگیری از تجاوزکاران بر فاعل آن مجازاتهای دنیوی جاری می‌کند.

٦٦ ـ قیدهای مالکیّت:

با وجود اینکه شریعت حقّ مالکیّت و حقّ تصرف مالک در ملک را به رسمیت می‌شناسد، این حق را در منشأ پیدایش، توسعه، بخشش و انفاق از آن و حق و حقوقی که دیگران در آن دارند، مقید می‌کند. اسباب به وجود آمدن این حق بنابرآنچه شریعت مقرر کرده عبارتست از کار مشروع به اشکال گوناگون، میراث و عقود (پیمانها). بنابراین آنچه را شریعت حرام کرده است مانند دزدی، غارت، قمار، بهره‌کشی به وسیله قدرت، رشوه، ربا و مانند آن سببهای ایجادکننده مالکیّت نیستند. هرگاه دارایی انسان بر مبنای یک سبب شرعی ثابت شود می‌تواند در آن تصرف کند و از روشهای مشروعی که حرام نیستند آن را توسعه دهد پس برای وی جایز نیست که آن را به وسیله غش، ربا، احتکار و مانند آن که با احکام شریعت و اخلاق منافات دارند، فزونی بخشد.

با وجود احترام شریعت برای حقّ مالکیّت، گرفتن آن را به ضرورت و مصلحت شرعی پس از دادن خسارت عادلانه، جایز می‌داند.

حقوقی را که شریعت در مالکیّت واجب نموده فراوان است. از

جمله آنها نفقه نزدیکان، زکات و یاری نیازمندان است که گاهی موارد زکات، نیازمندی‌های آنان را بر طرف نمی‌کند و در بیت‌المال سرمایه‌ای موجود نیست که نیازشان را برآورده نماید.این همان موردی است که اجتماعِ تعاون اسلامی به آن فرا می‌خواند.

ششم: آزادی اندیشه

۶۷ ـ جایگاه این آزادی در شریعت:

آزادی اندیشه از جمله حقوق فرد است که در حکومت اسلامی در نهایت اهمیت و منزلت قرار دارد. کاستن از آن برای حکومت جایز نیست و برای فرد نیز روا نیست که از آن صرفنظر کند... زیرا برای موجودیّت فکری و انسانی فرد ضروری است و برای بجای آوردن فرایض اسلام به وسیله شخص مسلمان لازم است.... امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین فرایض اسلام هستند و تحقق آن مستلزم وجود آزادی اندیشه است. در قرآن کریم در مورد امر به معروف و نهی از منکر چنین آمده است: ﴿وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلاَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾.[1] «سوگند به روزگار * که بیگمان انسان در زیانکاری است * مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند و همدیگر را به شکیبایی سفارش کرده‌اند». ﴿وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ

۱- عصر، ۳-۱

الْمُنْكَرِ﴾[1]. «و مردان و زنان مؤمن دوستدار همدیگرند، که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». ﴿وَ لْتَكُنْ مِنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾[2]. «و باید از میان شما گروهی باشند دعوتگر به خیر که به نیکی فرمان دهند و از ناشایستی باز دارند». در حدیث شریف آمده است که: «مَنْ رَأَىٰ مِنكُمْ مُنْكَراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَ ذٰلِكَ أَضْعَفُ الإِيمَانِ». «هر گاه کسی از شما کار بدی را دید باید آن را بدست خویش تغییر دهد اگر نتوانست به زبان خود آن را منع کند و اگر نتوانست به دل خود از آن بد ببرد[ناخرسند باشد] و این ضعیف‌ترین مرحله ایمان است».

برخورداری فرد از حقّ نظارت بر حکام و نصیحت کردن آنان و خرده گیری از تصرفات آنها، همگی مستلزم برخورداری فرد از آزادی اندیشه است.

تقریر اصل شوریٰ و آنچه بر آن مترتب است ازجمله مناقشات و داشتن حق انتخاب نیز مستلزم دارا بودن آزادی اندیشه است. بنابراین اجرای شوریٰ بدون آزادی اندیشه ممکن نیست. از کارهای عبث و شرم آور، آن است که حکومت استفاده از شوریٰ را در امور مقدر نماید ولی به آزادی اندیشه حمله‌ور شود و آن را از افراد سلب کند.

فرمانروایان حکومت اسلامی آزادی اندیشه را در افراد پرورش می‌دادند و هر گاه از انجام آن باز می‌نشستند بر آنها ایراد می‌گرفتند.

۱- توبه، ۷۱

۲- آل عمران، ۱۰۴

مردی به امام عمر بن الخطاب رضي الله عنه گفت: «إِتَّقِ اللّٰهَ يا عمر» «از اللّٰه تعالیٰ پروا کن ای عمر» پس فرمود: «الا فَلْتَقُولُوهَا، لا خيرَ فيكم إِنْ لَمْ تَقُولُوهَا، و لا خيرَ فينا إِنْ لَمْ نَسْمَعْهَا». «آگاه باشید که این را بگویید، هیچ خیری در میانتان نخواهد بود اگر آن را نگویید و هیچ خیری در میان ما نخواهد بود اگر به آن گوش فرا ندهیم». عبارت اتق اللّٰه شامل هر نوع خیرخواهی و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد که همه اینها اقتضا می‌کند که آزادی اندیشه وجود داشته باشد.

۶۸ ـ آزادی اندیشه مستلزم شجاعت است:

برای برخورداری از آزادی اندیشه تنها اعتراف به وجود داشتن این حق برای افراد، کافی نیست بلکه باید به قدر کافی از شجاعت و قوت قلب برخوردار باشند و هراسی از صاحبان قدرت به خود راه ندهند. زیرا ترس و بزدلی و سستی شخص را از ابراز عقیده باز می‌دارد که این نشانه نابودی امّت و عدم نصرت الٰهی است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم می‌فرماید: «إِذَا رَأَيتُم أُمَّتِي تَهَابُ الظَّالمَ أَنْ تَقُولَ لَهُ: إِنَّکَ أَنتَ ظَالِمٌ فقد تُوُدِّعَ مِنهُم».[1] «هر گاه امّت مرا دیدید که می‌ترسد به ظالم بگوید همانا تو ظالم هستی، در آن صورت بایستی رها شوند».[2]

عاملی که در وجود فرد مسلمان باعث تقویت صفت شجاعت و قوت قلب می‌گردد جایگزینی عقیدهٔ ناب توحید در اعماق دل و جان

۱- مسند امام احمد، جلد ۲ ص ۱۶۳، استاد محمد ناصرالدین الألبانی در کتاب «سلسلة الأحاديث الضعيفة و الموضوعة» جلد ۲ صفحه ۴۵ این حدیث را **ضعیف** می‌داند.(مترجم)

۲- یعنی؛ جرأت نکند ستمکار را به لفظ ای ظالم خطاب کند. (مترجم)

انسان و حضور مفاهیم و معانی آن در ذهنش می‌باشد. هر گاه مسلمان به طور عمیق و آگاهانه دریافت که سود و زیان تنها در دست اللّٰه تعالیٰ است و غیر از ذات پاک او همه بنده و مملوک ضعیفی هستند که نه برای خود و نه برای دیگران اختیار هیچ گونه سود و زیانی ندارند و رئیس حکومت و غیر او همگی مخلوق هستند و در مورد اعمالشان باید حساب پس بدهند، هرگز نمی‌ترسد که عقیده خود را ابراز کند و اگر به سبب آن با حُکّام مواجه شود، هیچگونه نگرانی و وحشت به خود راه نمی‌دهد. زیرا اللّٰه اکبر یاورشان است و آجال و ارزاق در دست اللّٰه است نه غیر او.

۶۹ ـ حدود آزادی اندیشه:

آزادی اندیشه چنان نیست که از هر قید و بندی رها باشد بلکه برای آن قیودی مانند اینها در نظر گرفته شده است. اولینِ این قیدها، قیدِ عامی است که استعمال هر حقی را شامل می‌گردد که عبارتست از؛ حسن قصد و خلوص نیّت. یعنی هدف از بکارگیری این حق طلب رضایت اللّٰه باشد و در ورای آزادی اندیشه، رسیدن به حق، فایده رساندن به جامعه و خیرخواهی برای اسلام و رهبرانِ مسلمانان و تمامی مسلمانان را همانگونه که اللّٰه تعالیٰ به آن فرمان می‌دهد، در نظر داشته باشد.

قید دوم: این قید از معنای بند اوّل به ذهن متبادر می‌شود که آزادی اندیشه برای تفاخر، دغلکاری، تنزل دادن مقام دیگران، رسوایی و

بدنام کردن آنها، بزرگ جلوه دادن عیبهایشان یا برای دستیابی به ثروت و مقام مورد سوء استفاده قرار نگیرد.

قید سوم: رعایت اصول اسلامی و عقاید آن، بنابراین جایز نیست که فرد به بهانه آزادی اندیشه اسلام و پیامبر و عقاید آن را مورد طعن و سرزنش قرار دهد. این اعمال باعث مرتد شدن مسلمان و استحقاق مجازات بر او می‌گردد و احتجاج به آزادی اندیشه موجب رهایی از مجازات نمی‌شود.

قید چهارم: رعایت ارزشهای اخلاقی اسلام، هیچ کس نمی‌تواند با تمسک به آزادی اندیشه پرده نوامیس را دریده و به مردم فحاشی کند و آنان را به کارهای ناپسند متهم کند. بنابراین هرگاه زیان رسانی و تبهکاری شایع شود، آزادی متوقف می‌گردد.

۷۰ ـ آزادی اندیشه و آسیب رسانی به حکومت:

شهروندان حق دارند در امور حکومتی و تصرفات حُکّام اظهار نظر کنند و هر گاه به نادرستی تصرفاتشان پی بردند حق دارند از آن ناراضی باشند اما نمی‌توانند ایجاد فساد و تبهکاری را در جامعه برای خود مباح بدانند و مخالفان نظرات خود را سرکوب نمایند. ولی هرگاه از سوی آنان فساد و آسیبی متوجه جامعه نباشد حکومت اقدامی علیه آنها صورت نخواهد داد و این حد فاصل بین مواردی که در ابراز نظر جایز است و مواردی که جایز نیست، می‌باشد. این همان مرزی است که امام علی بن ابی‌طالب رضي الله عنه به آن اشاره می‌کند؛ دیدگاه

خوارج درباره او روشن است با این حال امام علی رضی اللّـه عـنه بـه ایشان فرمود: «و لا نبدَؤُکُم بِقتالٍ مَا لَمْ تُحْدِثُوا فساداً»[1]. «جنگیدن بـا شما را آغاز نمی‌کنیم مادامی که ایجاد مفسده نکنید». بنابراین حکومت با مخالفان فکری خود تا زمانی که به وسیله زور و تهدید مردم را مجبور به پذیرش دیدگاه خود نکنند برخورد نمی‌کند و به آنان یورش نخواهد برد. بلکه حکومت موظّف است آنان را نـصیحت نـماید و اشـتباهات نظراتشان را بیان کند.

ابی یعلی در کتاب **الاحکام السلطانیه** دربـاره خـوارج مـی‌نویسد: «هنگامی که عقاید خویش را اعلام کردند در حالی که با اهل عدل رفت و آمد داشتند، امام نادرستی و ابطال بدعتها و عقایدشان را بـرای آنـان بـیان مـی‌فرمود تـا بـه سـوی عـقیده راسـتین و هـمراهـی جـماعت بازگردند».[2]

هفتم: حقّ علم آموزی

۷۱ ـ جایگاه علم در اسلام:

اسلام منزلت بالایی برای دانش و دانشمندان قائل است و انسان را به طلب افزونی آن فرا می‌خواند: ﴿وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً﴾[3]. «و بگو پروردگارا مرا دانش افزای». وجود علم برای قبولی اعمال ضروری است. زیرا عمل مقبول آن است که صرفاً به خاطر جلب رضایت اللّٰه صورت

۱- «نیل الأوطار» ج ۷ صص ۱۵۸-۱۵۹.

۲- «امتاع الاسماع»، ص ۱۰۱.

۳- طه ، ۱۴

گیرد و نیز صحیح و مطابق شریعت باشد که این خود مستلزم داشتن علم است.

علوم بر دو قسم است؛ یکی علومی که فراگیری آن فرض عینی است و دانستن آن برای فرد الزامی است مانند امور عبادتی که باید بدان پای‌بند باشد. دوم علومی که دانستن آن فرض کفایی است و فراهم آوردن آن به وسیله امت واجب است و مربوط به سایر نیازهای امّت در امور دینی و دنیوی مانند صنایع، تخصصهای گوناگون، تعیین مسؤولین و فرمانروایان و مانند آن می‌باشد. بدون شک علومی که در میادین مختلف زندگی ظاهر شده است و مورد نیاز امّت می‌باشد، در زمره فرضهای کفایی بوده و فراهم آوردن آن بر حکومت واجب است زیرا حکومت نماینده و نایب امّت در این امور محسوب می‌گردد و مقتضای این وظیفه، تسهیل راه‌های علم آموزی برای شهروندان و اشخاص لایق است که شایستگی طی درجات و مراتب معرفت یا شاخه‌ای از علوم را داشته باشند تا آنان فرض کفایی مورد نیاز امّت را به انجام برسانند. اینها همگی حاکی از تحقق برابری فرصتها در بین شهروندان در مورد بدست آوردن علوم و بجای آوردن فرضهای کفایی از سوی حکومت می‌باشد.

در سنّت نبوی سوابق مهمی وجود دارد که بر این دلالت دارند که حکومت موظّف است راه‌های فراگیری علم و معرفت را برای آنها تسهیل نماید. در اخبار سیره پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده است که:

«سر بهای اسیران در جنگ بدر چهل اوقیه[1] بود و هر کس که نمی‌توانست آن را بپردازد به ده نفر مسلمان خواندن و نوشتن یاد می‌داد». این روایت اشاره به آن دارد که آموزش افراد امت برای حکومت در حکمِ یک وظیفه است.

هشتم: حقّ فرد در برخورداری از سرپرستی حکومت

۷۲ ـ منظور از این حق و مبنای آن:

مراد از این حق این است که شخص در هنگام نیاز و ناتوانی می‌تواند به یک نوع ضمانت و سرپرستی عمومی از سوی حکومت امیدوار باشد بنابراین ممکن نیست فرد در حکومت اسلامی از بین برود در حالی که حکومت نظاره‌گر او باشد و مکان او را بداند و از ناتوانی و درماندگیش آگاه باشد....

اساس این حق آن است که جامعه اسلامی یک جامعه تعاونی است و براساس همیاری بنا می‌گردد. همان طور که الله تعالیٰ می‌فرماید: ﴿وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لاٰ تَعَاوَنُوا عَلَى الإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾.[2] «در نیکی و پارسایی همدستی کنید نه در گناه و ستمکاری».

از مظاهر این تعاون این است که شخص ثروتمند فرد نیازمند را یاری کند و نیازش را به وسیله آنچه از اضافه مال یا توشه در اختیار دارد برآورده نماید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «مَنْ کَانَ

۱- اوقیه: واحد سنجش نقود است و برابر هفت مثقال می‌باشد.مترجم

۲- المائده، ۲

مَعَهُ فَضْلُ ظَهْرٍ فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَىٰ مَنْ لاٰ ظَهْرَ لَهُ، وَ مَنْ كَانَ لَهُ فَضْلُ زَادٍ فَلْيَعُدْ بِهِ عَلَىٰ مَنْ لاٰ زَادَ لَهُ».[۱] «آنکه مرکوبی زائد از حاجتش داشته باشد باید آن را به کسی که مرکوبی ندارد صدقه دهد و آنکه آذوقه زائدی داشته باشد باید آن را به کسی که آذوقه و زادی ندارد صدقه دهد». در حدیث دیگری می‌فرماید: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَينِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ وَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ أَوْ سَادِسٍ».[۲] «هر کس طعام دو روز نزد خود داشت سومی را صدقه دهد و هر کس طعام چهار روز داشت پنجمی و ششمی را صدقه دهد». از آنجایی که حکومت نماینده جامعه است و نیابت امت را بر عهده دارد لذا مسؤولیت انجام مفاد این احادیث شریف را بر عهده دارد. بنابراین سرپرستی نیازمندان و فقرا را بر دوش می‌گیرد. در این زمینه حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است که بر واجب بودن این مسؤولیت بر حکومت اشاره دارد. پیامبر صلی اللـه علیه و سلم می‌فرماید: «فَأَيُّ مُؤمِنٍ مَاتَ وَ تَرَكَ مَالاً فَلْتَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا، وَ مَنْ تَرَكَ دَيْناً أَوْ ضَيَاعاً فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَولاَهُ» «هر مؤمنی که بمیرد و مالی از خود باقی گذارد وارثانش هرکس که باشند، آنرا برگیرند و هر کس از خود دَینی بر جای گذارد یا زن و فرزند و اشخاصی که در نفقهِ او باشند پس نزد من آید چرا که من سرپرست او هستم». شوکانی در شرح این حدیث می‌فرماید: «خَطَّابي در مورد ضیاع[۳] می‌گوید ضیاع مصدر است و آن

۱- «المحلی» ابن حزم ج ۶ ص ۱۵۶

۲- «المحلی» ج ۶ ص ۱۵۷

۳- ضیاع مصدر است ولی با تأویل به ذوضیاع، یعنی نابود شدگان قابل اطلاق بر اشخاص برجای مانده از میت می‌باشد. مترجم

وصفی است برای اشخاصی که میّت از خود برجای گذاشته و هیچ چیزی ندارند.... اینکه آیا پیامبر صلی الله علیه و سلم دَین این افراد را از بیت‌المال می‌پرداخته یا از مال خویش، مورد اختلاف است... در ادامه می‌گوید: از آن چنین دریافت می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را از بیت‌المال می‌پرداخت».[۱] بنابراین نزدیکان نیازمند فرد مدیون و اشخاصی که هیچ مال و سامانی ندارند، از بیت‌المال به آن اندازه که نیازشان برطرف شود کمک دریافت می‌کنند. در حدیث صحیح آمده است: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَ هُوَ مَسْؤُولٌ عَنْهُمْ..». «همه شما شبان هستید و از همه شما در مورد رعیت خویش پرسیده می‌شود پس فرمانروایی که بر مردم حکومت می‌کند شبان است و او در مورد آنها بازخواست می‌شود...». امام نووی در شرح این حدیث می‌فرماید: علما گفته‌اند؛ «راعی همان پاسبان مورد اعتمادی است که پای‌بند به رعایت خیر و صلاح اموری که به او واگذار شده یا زیر نظر او است، می‌باشد. بنابراین از وی خواسته می‌شود که در مورد آن به عدالت رفتار نماید و درصدد اجرای مصلحتهای دینی و دنیایی و متعلقات آن برآید».[۲] بدون شک از جمله مصالح افراد در زندگی دنیایی‌شان تأمین نیازهای ضروری آنان به هنگام ناتوانی است و برخورداری از این ضرورتها پرستش الله تعالیٰ را برایشان آسان‌تر می‌کند به دلیل اینکه انسان نیازمند که توان برآورده

۱- «نیل الاوطار»، شوکانی ج ۶ ص ۵۷.

۲- «اللؤلؤ و المرجان فیما اتفق علیه الشیخان»، ج ۲ ص ۲۸۴.

ساختن نیازهای اولیه و ضروری خویش را نداشته باشد نمی‌تواند بطور شایسته اللّٰه تعالیٰ را پرستش کند زیرا این نیازها توجه او را به خود معطوف می‌دارد.

۷۳ـ آنچه قبل از برخورداری فرد از حقّ سرپرستی حکومت به او تعلق می‌گیرد:

مجموعه‌ای از دستورات و راهکارها و حقوقی که شریعت ذکر می‌کند بر حق سرپرستی فرد از سوی حکومت پیشی می‌گیرد. هرگاه تمام اینها برای رفع نیازهای فرد کفایت نکند حکومت در قبال وی به وظیفه خود عمل کرده و به هنگام ناتوانی و درماندگی، او را از سرپرستی و ضمانت عمومی خود بهره‌مند می‌سازد.

این راهکارها عبارتند از:

۷۴ـ اوّل: اصل بر این است که فرد می‌تواند نیازهای خود را برآورد سازد:

اصل بر این است که انسان می‌تواند به وسیله کار و اکتساب نیازهای خود را بر طرف کند و به سوی مردم دست دراز نکند چرا که دست سخاوتمند از دست سائل بهتر است و بخشیدن از گرفتن نکوتر است و بخشش با داشتن ثروت ممکن می‌گردد و ثروت جز از راه کار و تلاش فراهم نمی‌آید. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَنْ يَأخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ فَيَذْهَبَ بِهِ إِلىٰ الْجَبَلِ، فَيَحتَطِبَ ثُمَّ يَأْتِي فَيَحْمِلَهُ عَلَىٰ ظَهْرِهِ فَيَأكُلَ خَيرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ». «قسم به

کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما ریسمانش را برگیرد و به جانب کوه روانه شود و هیزم جمع آوری نماید سپس آن را بر دوش خود حمل کند و از فروختن آن روزی بخورد برایش بهتر از این است که از مردم گدایی کند». بنابراین خواستن از مردم یا نماینده آنان که همان حکومت است تا زمانی که انسان توان انجام کار داشته باشد ناپسند است.

۷۵ ـ دوم: حکومت باید راه‌های کسب و کار را برای مردم فراهم نماید:

هر گاه از دید شرع انجام کار مستحب و تکدّی ممنوع باشد و حکومت اسلامی جز برای تحقق آنچه مورد رضایت شرع است و از بین بردن آنچه شرع ناپسند می‌داند، بر پا نشده باشد بدیهی است که حکومت اسلامی اقدام به تسهیل راه‌های کسب و کار برای افراد بنماید. از جمله وظایف حکومت در قبال شهروندان این است که برای افراد بیکار ایجاد اشتغال کند و با اجرای طرحهای مفید برای افراد، شغل ایجاد کند و اموال بیت‌المال را در امور بی فایده خرج نکند تا هرگاه در جهت ایجاد اشتغال برای افراد لازم باشد از بیت‌المال به آنها قرض داده شود. زیرا قرض دادن جایز است و از صدقه نیز بالاتر است. فقیه معروف ابویوسف شاگرد ابوحنیفه به این مطلب چنین تصریح می‌کند:«هر گاه صاحب زمین خراجی[1] به سبب فقرش از زراعت در آن ناتوان شود از بیت‌المال به اندازه نیازش به وی قرض داده می‌شود تا

۱ـ زمین خراجی: به زمینهایی گفته می‌شود که به وسیله قوای مسلمین تصرف شده‌اند، ولی با شرط پرداخت مالیات در دست صاحبانش باقی ماند. «معجم لغة الفقهاء»، ص ۵۵. مترجم

در آن به کار بپردازد و از زمینش محصول برداشت کند».[۱]

۷۶ ـ سوم: حقّ نفقه:

هرگاه کار یافت نشود و یا فراهم شود ولی فرد از انجام آن ناتوان باشد بر نزدیکان ثروتمند وی واجب است که بر او انفاق نمایند و به این ترتیب نیاز شخص به وسیله برخورداری از این حقّ برآورده می‌شود. وجود این تضامن در بین افراد خانواده و سایر نزدیکان بر مبنای علاقه صرف و تمایل به نیکوکاری ایجاد نشده است بلکه براساس واجب بودن آن و الزام بنا شده است.

۷۷ ـ چهارم: زکات:

هر گاه فرد توان انجام کار را نداشته باشد و یا چیزی را که با آن کسب درآمد کند بدست نیاورد و در میان نزدیکانش هم کسی نباشد که نفقهٔ او را پرداخت کند، از اموال زکات، که حقّ نیازمندان در اموال ثروتمندان است، نیاز او برطرف می‌گردد. اصل بر این است که وظیفه جمع آوری زکات و رسانیدن آن به مستحقان به عهده حکومت است و جایز نیست که آن را جز برای نیازمندان مستحق به مَصرف برساند. حکومت موظّف است که برنامه جمع آوری و توزیع زکات و اقدامات لازم برای رسانیدن آن به فقیران را انجام دهد. بنابراین زکات یک ضمانت عمومی ـ اجتماعی برای فقرا است و حکومت در صورت

---

۱ - «ابن عابدین» ج ۳ ص ۳۶۴.

لزوم با توسل به زور آن را به اجرا درمی‌آورد. همانگونه که امام ابوبکر رضي الله عنه با مانعین زکات جنگید. گرفتن زکات بسیار مهم است زیرا با وجود آن دیگر فقیری وجود نخواهد داشت، زیرا از رأس المال و منفعت آن و از تمام اصناف اموال گرفته می‌شود مانند نقود، کالا، حیوانات، محصولات و معادن. اگر در کشور عراق زکات جمع آوری شود سالیانه به میلیونها دینار می‌رسد و برای همه نیازمندان کافی است.

۷۸ ـ سرپرستی افراد به وسیله حکومت از بیت‌المال:

هر گاه دستورات و حقوق ذکر شده برای رفع احتیاجات نیازمندان کافی نباشد حکومت مداخله می‌کند و از فرد نیازمند حمایت می‌کند و بر مبنای اصل واجب بودن همکاری بر افراد اجتماع اسلامی، موضع اجرایی خویش را بکار می‌گیرد و به اشخاص نیازمند به اندازه نیازشان از بیت‌المال کمک می‌کند. امام ابن تیمیه می‌فرماید: «به نظر من هرگاه زکات برای برطرف کردن احتیاج نیازمندان کافی نباشد آنان در واگذاری کمکهای نقدی از بیت‌المال بر سایرین ترجیح داده می‌شوند».[1] هرگاه حکومت در انجام این وظیفه کوتاهی کند شخص نیازمند می‌تواند برای ادای این حقّ که بر دوش حکومت است اقامه دعویٰ کند و قاضی برای اجرای آن حکم صادر کند. این نظریه به وسیله یکی از فقها به نام ابن عابدین مطرح شده است. به نظر او باید قاضی از طریق الزام قضایی، ولی امر را وادار به انفاق بر فقرا نماید

۱- «السیاسة الشرعیة» ابن تیمیه ص ۵۳

همانطور که ولی یا نزدیکان فرد نیازمند را در صورتی که ثروتمند باشند، به پرداخت نفقه ملزم می‌کند.[۱] در سوابق تاریخی شواهدی هست که وجود حقّ افراد در سرپرستی حکومت از آنان به وسیله بیت‌المال را تأیید می‌کند. امام عمر بن الخطاب رضي الله عنه در مورد برخورداری افراد از بیت‌المال روش مستحکمی بنانهاده است و می‌فرماید: «... **فالرجل و بلاؤه، و الرجل و قدمه، و الرجل و حاجته**». «...پس مرد و مصائبش، مرد و پیشامدش و مرد و نیازش». در قحط سالی معروف به **عام الرمادة**[۲]، طوری که خشکسالی همه جا را فراگرفت و باران نمی‌بارید، عمر بن الخطاب رضي الله عنه برای نیازمندان غذا می‌پخت و به منادی خود فرمان می‌داد که ندا سر دهد، هر کس می‌خواهد غذا بخورد حاضر شود و برای خود و خانواده‌اش از آن برگیرد.[۳]

۷۹ - ناتوانی حکومت از سرپرستی نیازمندان:

هرگاه حکومت به خاطر خالی بودن بیت‌المال در سرپرستی محتاجان ناتوان شود و یا میزان آن برای رفع نیاز محتاجان کافی نباشد وظیفه سرپرستی آن به افرادی از اجتماع که توانایی آن را دارند، منتقل

۱- «التشریع الاسلامی فی خواصه و مراحله» استاد محمّد ابوزهره، منتشر شده در مجله «المسلمون» شماره اوّل مجلد پنجم ص ۴۰

۲- عام الرمادة: سالی که مردم در آن با تنگ سالی و قحطی شدیدی روبرو شدند و آن در دوران خلافت عمر ابن خطاب رضي‌الله عنه در سال ۱۸ هجری واقع شد. مترجم

۳- «الطبقات» ابن سعد ج ۳ ص ۳۱۱

می‌شود. این مورد از جمله فرضهای کفایی است که امّت موظّف است آن را اجرا کند فقها در این باره می‌گویند: «از جمله فرضهای کفایی دور نمودن ضرر و زیان از مسلمان است مانند تهیه لباس برای کسانی که پوشش ندارند، سیر کردن گرسنگان در شرایطی که به وسیله زکات و بیت‌المال که بر عهده توانگران است ـ و ایشان کسانی هستند که بیش از اندازه نیاز یکسال خود و افراد تحت تکفلشان در اختیار دارند ـ بر طرف نشود... اما آیا منظور از دفع ضرر این است که در حد سیر کردن شکم باشد یا به اندازه کافی نیاز شخص را برطرف کند؟ به نظر می‌رسد دومی صحیح‌تر باشد. آنچه در پوشش لازم است باید تمام بدن را به اقتضای حال در زمستان و تابستان بپوشاند. بنابراین به طعام و لباس نیز آنچه به آن متعلق است مربوط می‌شود مانند پولِ دارو و مراقبتهای پزشکی و مزد پزشک که این خود واضح است.[1] بنابراین واجب است در جامعه اسلامی ثروتمندان در صورت ناتوانی بیت‌المال از کمک، نیازمندان را به اندازه کفایت یاری نمایند. در صورتی که از انجام آن خودداری کنند حکومت آنان را مجبور به این کار می‌سازد. امام ابن حزم در این باره می‌فرماید: «بر ثروتمندان تمام شهرها واجب است که فقیران را تأمین نمایند. اگر زکات به آنها داده نشود و در سایر اموال مسلمانان به آنها کمک نشود، حاکم آنها را به پرداخت آن وادار می‌کند و بر آنان مقرر می‌کند در آنچه می‌خورند، از قوتی که از آن ناگزیرند در

۱- «المنهاج» نووی و شرح آن از رملی ج ۷ ص ۱۹۴ به نقل از «النظرات السیاسیة الاسلامیة استاد محمد ضیاءالدین ریس ص ۲۴۹-۲۵۰.

مورد لباس در زمستان و تابستان نیز به همین شیوه و مسکنی که آنان را از باران و آفتاب و تابستان و از چشم عابران پناه دهد».(۱)

۸۰ـ سرپرستی غیر مسلمان به وسیله حکومت:

سرپرستی فقرا توسط حکومت تنها به مسلمانان محدود نمی‌گردد بلکه شامل غیر مسلمان نیز می‌شود. همچنین ذمّی‌ها نیز در صورتی که فقیر باشند مستحق کمک هستند. سوابق تاریخی بر سرپرستی ذمّی‌ها به وسیله حکومت دلالت دارد. از جمله اینکه خالد بن ولید نامه‌ای به اهل حیره نوشته است که در آن چنین آمده: «برای آنان مقرری تعیین کردم، هر پیرمردی که توان انجام کار نداشته باشد یا دچار سانحه و آسیب شده باشد یا ثروتمند بوده و اکنون به فقر مبتلا شده باشد و در شرایطی است که هم‌کیشانش به او صدقه می‌دهند از پرداخت جزیه معاف می‌گردد و مخارجش از ناحیه بیت‌المال تأمین می‌شود. به همان صورت که در دارالهجره(۲) و دارالاسلام اجرا می‌گردد».(۳) مخالفتی با این نامه از سوی خلیفه اسلام، ابوبکر رضي الله عنه، یا غیر او از مسلمانان روایت نشده است بنابراین در جایگاه اجماع قرار می‌گیرد. همچنین می‌بینیم که خلیفه عادل عمر بن عبدالعزیز به سوی عدی بن ارطاة والی خویش در بصره می‌نویسد: «اما بعد... **و انظر من قبلک من اهل الذمة قد كبرت سنة، وضعفت قوته، و ولت عنه المكاسب فأجر**

۱- «المحلی» ابن حزم ج ۶ ص ۱۵۶

۲- مقصود از «دارالهجره» مدینه منوره می‌باشد. مترجم

۳- «الخراج» ابی یوسف ص ۱۴۴

علیه من بیت مال المسلمین ما یصلحه..».[1] «اما بعد... به حال کسانی که از اهل ذمه که در قلمرو تو هستند و به سنین کهولت رسیده‌اند و قدرتشان به ضعف گرائیده و توان کسب و کار ندارند رسیدگی کن و از بیت‌المال مسلمین به اندازه مناسب به آنان حقوق بده».

۱- «الاموال» ابی عبید ص ۴۵-۴۶.

فصل سوم

حقوق حکومت بر افراد

مقدمه:

۸۱ـ قبلاً نیز اشاره کردیم که افراد حقوق زیادی بر حکومت دارند که حکومت جز با یاری افراد از عهده آن بر نمی‌آید. افراد باید در جهت دوام و قدرتمند شدن حکومت عمل کنند و نیز حقوقی را که حکومت بر آنان دارد به انجام برسانند.

حکومت در حقیقت خانه شهروندانی است که در آن زندگی می‌کنند و از خواسته‌های آنان حمایت می‌کند و شیفتهٔ خدمت و فایده رسانی به آنان است. در واقع حکومت مانند پدری دلسوز، برای یگانه فرزندش است، بنابراین به مصلحت افراد است که حق آن را بر خود بپذیرند و برای ایفای کلیه حقوق، شتاب به خرج دهند و آن را در این مسؤولیت بزرگ یاری دهند. هر چند افراد می‌توانند از پذیرش حقوقی که حکومت بر آنها دارد سرپیچی کنند، ولی سر انجام این نافرمانی جز ضرر و زیان به آنان و دچار شدن به مصیبت و بلا نخواهد بود.

از مهم‌ترین حقوق حکومت بر افراد حق فرمانبرداری و حق دفاع

از آن می‌باشد. در این فصل این دو حق را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۸۲ـ حق فرمانبرداری:

اللّه تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي‌الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.[1] «ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولی‌الامرتان اطاعت کنید». همانطور که مفسرین فرموده‌اند[2]: اولی‌الامر عبارتند از امیران یا علما. در حدیث شریف آمده است: «أَلسَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ مَا لَمْ يُؤمَرْ بِمَعْصِيَةٍ...».[3] «بر شخص مسلمان لازم است که بشنود و اطاعت کند در آنچه دوست دارد یا برایش ناخوشایند است مگر اینکه به معصیت امر شود...». اطاعت از حکومت که در فرمانِ حکمرانان تبلور می‌یابد یک حق شرعی از سوی حکومت است و بر افراد لازم است که اوامر آن و از جمله ضوابط و راهکارهایی را که برای تحقق مصالح عمومی و هدفهایی را که برای برپایی آن وضع می‌کند به اجرا درآورند. فرمانبرداری افراد از حکومت باید یک اطاعت اختیاری باشد که از دل و جان برخیزد نه اینکه حکومت به زور آنها را به آن وادار کند. کوتاهی در اطاعت از حکومت، عواقب ناگواری در برخواهد داشت از جمله کاهش شوکت و اقتدار حکومت و روی آوری حکومت به وابستگی به بیگانگان برای به اطاعت در آوردن افراد. بنابراین همت و توان خود را

۱- النساء، ۵۹

۲- «احکام القرآن» جصّاص ج ۲ ص ۲۱۰، «تفسیر ابن کثیر» «تفسیر القرطبی» ج ۵ ص ۲۵۹.

۳- «شرح صحیح البخاری» عسقلانی ج ۳ ص ۱۰۰.

در اموری بکار می‌گیرد که فواید رضایت بخشی در بر نخواهد داشت و بعلاوه کینه و دشمنی در بین افراد و حکومت اشاعه می‌یابد و اعتماد از بین می‌رود. هرگاه حکومت افراد را به اطاعت از خود مجبور کند، این کار منجر به ایستادگی و مقاومت در برابر حکومت می‌گردد، در این صورت حکام متوسل به ترفندهایی چون قهر و انتقام می‌گردند و حکومت از یک دولت اسلامی که افراد برای اجرای خواسته‌های اسلام با آن همکاری می‌کنند، به یک حکومت پلیسی که براساس قدرت و خشونت و انتقام عمل می‌کند، تبدیل می‌شود و این در نهایت به ضعیف شدن حکومت منجر می‌شود که البته ضرر و زیان آن متوجه افراد است.

۸۳ـ اطاعت از حکومت در فراخی و سختی:

به دلیل اهمیت فرمانبری و نقش بسیاری که در پایداری حکومت دارد، اسلام به فرمانبری شخص از حکومت در هر آنچه برایش خوشایند باشد یا نباشد فرمان می‌دهد. همانطور که قبلاً حدیث صحیح را بیان کردیم: «**علی المرء المسلم السمع و الطاعه فیما احب و کره الا ان یؤمر بمعصیة**». برای حکومت ممکن نیست که تمامی شهروندان را راضی نگه دارد و در هر صورت گروهی ناراضی وجود خواهند داشت که کارهای حکومت برایشان ناخوشایند باشد. بنابراین نباید ملاکِ اطاعت از حکومت هوای نفس باشد و هر چه مورد خوشایند فرد باشد برای اطاعت آن بشتابد و از هر چه مورد پسندش نیست فرمانبری

نکند. اطاعت از این نوعِ دلبخواهی برای ادای دَین فرد در واجب بودن فرمانبری از حکومت، کافی نیست و در آن فضیلتی برای فرد وجود ندارد و هر کس توان انجام آن را خواهد داشت. چنین حکومتی که براساس هوای نفسِ بنا شود، نه دوام خواهد داشت و نه استقرار. اگر فرد آنچه را برایش خوشایند نیست فرمانبری نکند به سوی سرکشی و آنگاه نافرمانی علنی سوق داده خواهد شد. در این حالت حکومت یا باید سکوت اختیار کند که در نتیجهٔ آن، نافرمانی گسترش یافته و ناآرامی و آشوب فراگیر می‌شود و شوکت و اقتدار حکومت از بین می‌رود و یا اینکه نیروی خود را صرف مطیع ساختن مخالفان کند که این نیز باعث ایجاد شکاف و پراکندگی، از میان رفتن وحدت کلمه و برگشتن شمشیرهای حکومت به سوی کشتار فرزندان خود خواهد شد که عواقب آن معلوم است، یعنی هجوم حکومت بر شهروندان که ثمرهٔ آن جز عداوت نخواهد بود.

اینها ثمرهٔ سرکشی و نافرمانی است. بنابراین واجب است فرد نفس خویش را به فرمانبرداری از حکومت و آنهم به صورت اطاعتی اختیاری که از اعماق جان سرچشمه می‌گیرد، وادار نماید و بداند که اطاعت از حکومت اطاعت از اللّٰه تعالیٰ است؛ زیرا او به آن فرمان داده است ـ مادامی که در معروف باشد، همچنانکه به بیان آن خواهیم پرداخت ـ بر این اساس افراد به همان ترتیب که نمازگزاران در نماز از امامشان اطاعت می‌کنند و برای ادای نماز جماعت از افعالش پیروی می‌کنند، برای تحقق آن اقدام می‌کنند.

۸۴ـ فرمانبرداریِ حرام:

فرمانبرداری از حکومت به صورت مطلق نیست بلکه مشروط به این است که در غیر معصیت و گناه باشد و اگر در معصیت بود آن اطاعت حرام است. پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید «**إلاَّ أنْ يؤمرَ بِمَعصيَّةٍ فاذا أُمِرَ بمعصيَّةٍ فلاسمعَ و لا طاعةَ**». «مگر اینکه به معصیت امر شود و چون به معصیت امر شود شنیدن و فرمانبرداری در میان نیست». این همان است که مفسرین در تفسیر این سخن الله تعالیٰ بیان کرده‌اند: ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِى‌الأَمْرِ مِنكُمْ...**﴾.[1] «ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولی‌الامرتان اطاعت کنید». در تفسیر این آیه ابن کثیر می‌فرماید: «یعنی در آنچه شما را به آن امر کنند از اطاعت الله تعالی، نه در معصیت او، زیرا هیچ اطاعتی از مخلوق در معصیت اللّه روا نیست». در بیعت زنان مؤمن با پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: ﴿**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لاٰيُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئاً وَ لاٰ يَسْرِقْنَ وَ لاٰ يَزْنِينَ وَ لاٰ يَقْتُلْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ وَ لاٰ يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لاٰ يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**﴾.[2] «ای پیامبر چون زنان مؤمن به نزد تو آمدند که با تو بیعت کنند که برای خداوند شریکی نیاورند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندانشان را نکشند و فرزندی را از راه بهتان بدست نیاورند که نسبت آن را به دست و پای خویش دهند، و در کار خیر از تو

۱- النساء، ۵۹

۲- ممتحنه، ۱۲

نافرمانی نکنند، پس با آنان بیعت کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه، چرا که خداوند آمرزگار مهربان است». و سخن اللّه تعالیٰ: ﴿وَ لاٰ یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ﴾ با وجود اینکه پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم جز به معروف (خیر و نیکی) فرمان نمی‌دهد، دلالت بر این دارد که اطاعت در معصیت اللّه تعالیٰ جایز نیست.

۸۵ـ عواقب اطاعت در حرام:

اگر فرد در فرمانهای حکومت که مخالف شرع اللّه و داخل در معصیت آشکاری باشد که غیر تأویل بردار است، از حکومت اطاعت کند در برابر آن مسؤول بوده و مستحق مجازات می‌گردد. زیرا از حدود اطاعت مشروع بیرون شده و به اطاعت حرام افتاده است. در حدیثی شریف از پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم این موضوع تأیید شده است. پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم گروهی را به «سریه‌ای» فرستاد و مردی از انصار را به امیری آنان گماشت و آنان را به اطاعت از وی دستور داد. امیر بر آنان خشم گرفت و دستور داد هیزم جمع کنند و آتش برافروزند، سپس به آنان فرمان داد که در آن وارد شوند ولی آنان سرپیچی کردند. هنگامی که جریان را برای پیامبر صلی اللّٰه علیه و سلم بازگو کردند، فرمود: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا أَبَداً إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِی الْمَعْرُوفِ»[1]. «اگر به آن وارد شده بودند هرگز از آتش (آتش جهنم) بیرون نمی‌آمدند، همانا اطاعت کردن تنها در معروف جایز است».

۱- «صحیح البخاری» ج ۹ ص ۱۱۳-۱۱۴

۸۶ـ هر گاه مردم از حکام فاسد پیروی کنند و در برابر فرمانهای ناروا و روشهای مخالف شرع اسلام تسلیم شوند، مستحق عذاب خواهند بود و هرگز عذر آوری و بیزاری جستن، آنان را سود نخواهد بخشید. اللّه تعالی می‌فرماید: ﴿وَ قَالُوا رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلا * رَبَّنَا ءَاتِهِم ضِعْفَينِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً﴾.[1] «و گویند پروردگارا ما از پیشوایان و بزرگترانمان اطاعت کردیم، آنگاه ما را به گمراهی کشاندند * پروردگارا به آنان دو چندان [سهم] از عذاب بده و عظیم لعنتشان کن» ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ * وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾.[2] «آنگاه که پیشوایان [گمراه] از پیروان تبری جویند و عذاب را مشاهده کنند و پیوندشان گسسته شود * و پیروان گویند کاش برای ما بازگشتی بود، تا همان گونه که آنان اکنون از ما تبری جستند، ما نیز از آنان تبری می‌جستیم، بدینسان خداوند کردارشان را همچون مایهٔ حسرت بدیشان می‌نمایاند، و از آتش دوزخ بیرون آمدنی نیستند». با چنین درکی از حدود اطاعت، امکان ندارد که امت اسلامی تسلیم فرمان حکام ظالم و منحرفی شود که مخالف اموری باشند که اسلام آن را تشریع کرده است زیرا به سبب تسلیم در حرام؛ در برابر اللّه تعالیٰ مسؤول خواهد بود.

۱- احزاب، ۶۸-۶۷

۲- البقره، ۱۶۷-۱۶۶

۸۷ـ دوم: دفاع از دارالاسلام:

وظیفهٔ دفاع از حکومت اسلامی بر عهدهٔ افراد است که این دفاع، مبارزه در راه اللّه تعالی محسوب می‌گردد و قرآن و سنت دربرگیرندهٔ نصوص فراوانی است که به جهاد ترغیب می‌کند و به بیان فرض بودن آن و بزرگی پاداش آن و مجازات کسی که این فرض را ترک کند، می‌پردازد.

از جمله این سخن اللّه تعالیٰ ﴿**إِنْفِرُوا خِفَافاً وَ ثِقَالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**﴾.[1] «چه سبکبار، چه سنگین روانه شوید و به مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید». در حدیث شریف از ابوذر نقل شده است که می‌فرماید: «**قلت یا رسول اللّه ای العمل افضل؟ قال: أَلايْمَانُ بِاللَّهِ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ**»[2]. «**گفتم ای رسول اللّه کدام عمل بهتر است فرمود: ایمان به اللّه تعالیٰ و جهاد در راه او**».

حکومت موظف است که فریضه جهاد را سازماندهی کند و راهکارهای لازم و متناسب با عصر حاضر برای آن وضع کند و اسباب تحقق این فریضه مهم را به بهترین شکل، مهیا سازد. همچنین باید آنچه را برای جهاد لازم است از قبیل اسلحه و قدرت و آموزش امت برای جهاد فراهم آورد. فریضه جهاد خاص شهروندان مسلمان است و بر غیر مسلمان واجب نیست. هرچند آنان نیز می‌توانند به اختیار برای دفاع از دارالاسلام همراه مسلمانان در جنگ شرکت نمایند. به دلیل

۱- التوبه، ۴۱

۲- «ریاض الصالحین» ص ۴۶۹.

معاف بودن شهروندان غیر مسلمان از فرض دفاع از دارالاسلام، جزیه برایشان واجب شده است و هرگاه در انجام این فریضه شرکت کردند حکومت باید آنان را از پرداخت جزیه معاف دارد.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

فهرست اعلام

منابع ترجمه

۱ـ قرآن کریم، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، نشر جامی و نیلوفر، تهران ۱۳۷۴.
۲ـ ریاض الصالحین، تألیف امام ابی زکریا یحیی ابن شرف نووی دمشقی (۶۳۱ـ۶۷۶هق.)، ترجمه و شرح عبدالله خاموش هروی، نشر احسان، تهران ۱۳۷۳.
۳ـ فرهنگ بزرگ جامع نوین (عربی ـ فارسی) مصور، انتشارات اسلام، تهران ۱۳۷۱.
۴ـ فرهنگ جدید (عربی ـ فارسی) ترجمه منجد الطلاب، مترجم محمد بندرریگی انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۷۲.
۵ـ معجم لغة الفقهاء (عربی ـ انگلیزی)، محمد رواس قلعه جی و حامد صادق قنیبی دارالنفائس، بیروت، لبنان ۱۴۰۸ هق.
۶ـ مختار الصحاح تألیف زین الدین محمد ابن ابی بکر ابن عبدالقادر الرازی (المتوفی بعد سنة ۶۶۶ هق.) مؤسسه الرساله بیروت، لبنان ۱۴۱۴ هق.
۷ـ المجمع الوسیط، تألیف: دکتر ابراهیم انیس، دکتر عبدالحلیم منتصر، عطیه الصوالحی، محمد خلف الله احمد، نشر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۲ هش.

مساوات در برابر قانون یکی از مظاهر اصل مساواَت است و این همان چیزی است که عدالت اسلامی به آن امر می‌کند. بنابراین قانون بر همگان اجرا می‌گردد بدون اینکه به سبب ملیّت، رنگ، مقام، ثروت، خویشاوندی، دوستی و حتی عقیده و موارد دیگری که سبب اختلاف بین مردم می‌شود. امتیازی در نظر گرفته شود.

SBN 964-6873-44-8
789646873445

نشر احسان

تهران - خیابان ناصرخسرو کوچه حاج نایب تلفن: ۳۹۰۲۷۵۰